









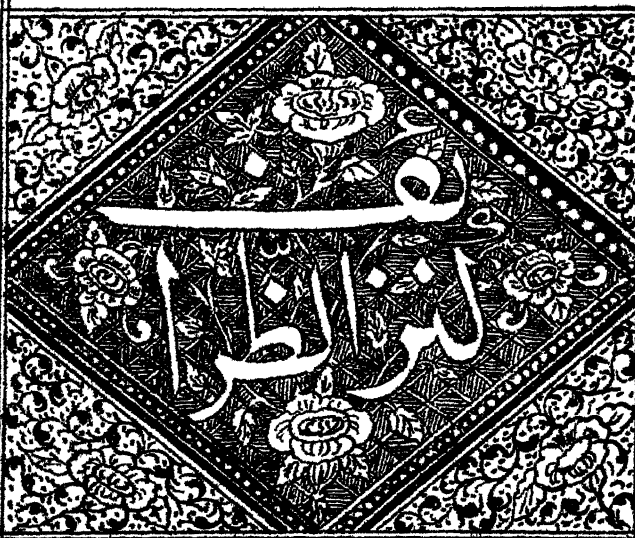




استماعیم نظر کن بزمین کن به فیلسان سخن

مژده باد

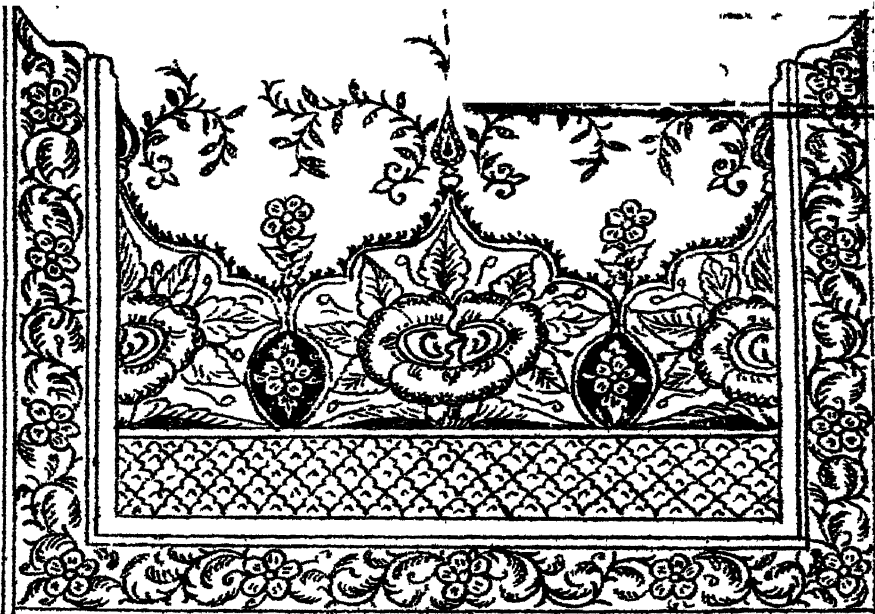
صیقلان نقد سخن و شناسنگان کلامی این فن را که این سال سوم است



مترجمان مشیح الامتنان محمد علی بیگلری و محمد علی بیگلری

مترجمان محمد علی بیگلری و محمد علی بیگلری

در مطبع گلزار کن حسن مطبع و مطبع طبلیع



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فیاض ازل چو کرد یاری : بشد کلک روان بجد باری : بحمدیکه لطیف  
 لطیف است : بکنون ضمیر بر طرف است : پیتده مسود  
 بن بیاض کترین محمد فیاض الدین فیاض بن محمد بن ابی  
 خضر اللہ لہا را چ مجال کہ بجد خدای بمینال دم تحریر زندیاعی ای ذات  
 تو ہمارہ بعالم فیاض : بقایم بتو ہم جو ہم اسم اعراض : بہر شمس  
 موزون کہ کنت عتسل خیال : آرزو سواد کلک صنعت بہ بیاض :  
 و چه یار اگر در لغت قدس قائل ناما سید ولد آدم و اما فصیح العرب و العجم

دعوی تقریر کند رباعی ای وصف تو گشته موجب حسن کلام بدوز  
 لغت تو بهر نامه پذیرفته نظام بد آن نامه که نامی نبود از نامت بد نامش توان  
 برو به نزدیک کرام بد اللهم صلی علی محمد و علی آله و سلم جمیعین اما بعد گزارش  
 پرداز است که با وجود قلت فرصت و ضیق وقت بخاطر و استبداد بر خود ارا  
 عزیز الو بود که خداوند حقیقی بشوق تحصیل علم و ادب شب تنهال آنها را بیفزاید اجتماع  
 این مقالات ظرافت انگیزه کلمات لطایف آمیز را اقبیل لزوم مالا یلزم  
 بایراد آیه وحدیث و اشعار قدما بر خود لازم و محتم گرفت و بعنایت الهی و  
 اعانت نامتناهی این مجموعه بتوجه چند روزه صورت نظام پذیرفت  
 رباعی این نسخه گزار استکی چون چین است بد چون چین بر از گل و یاسمن  
 است بد تشبیه توان کرد بچمن پیش بد لیکن چو نظر کنی درینجا سخن است بد  
 در زمانیکه چمنستان دکن به بهونیم تکیکن شاه جم جاه نجم سپاه حضرت میر  
 محبوب علیخان بهادر نظام الملک آصف جاه قلد الشد ملکه و شید الله  
 بنیان دولت مظهر او یان است و بهر پر و جوان بو ظایف شکر انتظام و  
 حکمرانی آن سادس اخلاف آصفیه طب اللسان امید از ناظرین لطیف  
 مزاج و خوانندگان ظریف طبع آنکه چون به گلگشت این گلشن بی خار و

گلزار پر بهار موسوم به **کثر الظرافین** که هم نام و هم تاریخ ابتدای بهشت  
 است پر از زنبده حقیق را بدعای خیر یاد آرند **ه** یادگاری کز اوصی  
 زاد است به سخن است و در گمراه باد است به

یکم در جماعتی که سنی و شیعی حاضر بودند از بزرگی پرسیدند **من فضل الناس**  
**من بعد رسول الله** یعنی کیست فاضل ترین مردم بعد پیغمبر علیه السلام  
 جواب فرمود من کان مبتدئاً فی بدنه یعنی آن کسیکه دختر او در خانه اوست  
 و این عبارت مفید و معنی مختلف است یکی آنکه فضل ابی بکر است  
 رضی الله تعالی عنه که دختر ایشان در خانه آن سرور است صلی الله علیه  
 وسلم دوم آنکه فضل علی است کرم الله وجهه که دختر آنحضرت علیه السلام  
 در خانه ایشان است و بدین هر دو سنی و شیعی خوشنود گشتند در علم صنایع  
 به چه عبارت یا شعر را بجزم الضدین گویند -

دوم گویند که حکیم فضل الدین خاقانی وقتی این بیت به خاقان کبیرینو چهر  
 ممدوح خود نوشته فرستاد **ه** و شقی ده که در برم گیر ده یا و شاقی که در  
 برش گیرم ده و شق نام جانور است که از جلد آن پوستین سازند بدان سبب  
 پوستین را هم گویند و و شاق بالضم خدمتکار و غلام امر و خاقان متغیر گشت

که چرا هر دو نخواست مگر قصور در محبت شاهای تصور نموده تردید کرد چون  
 این خبر به حکیم خاقانی رسید مگسی را بال و پر کند و پیش خاقان فرستاد که گناه  
 از من نیست تقصیر ایگرس است یعنی من بآدمستان گفتم بودم بسیار موحده مگر  
 فضلا انداخته یا رتختانی ساخت خاقان ازین لطیفه تشگفت در آمد و خاقان  
 را مورد انعام ساخت -

سوم تاجر عرب دو کتیز یکی شبیه که حسین بود و دیگر باکره که کریمه منظر بود  
 در بازار آورد و خریدار یک مایل بطرف باکره شد کتیز شبیه آواز داد الفرفرف  
 بلنی تو بینها بلیکة واحدة یعنی فرق یک شب در میان من و او است  
 مشتری بمقوله او مسرور شده میل خریدارش کرد و بعاثه این حال زن باکره  
 بانگت دلیلة القدر خیر من الف شهر یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه  
 چهارم بچه منیچه نظریه نادره روزگار بود و اکثر فضایل را کسب نموده منظور  
 امرا و سلاطین شده بود گویند در میان او و حضرت مولانا جامی حمته الله  
 علیه طرافت با او مقابله واقع میشد چنانچه حضرت حمام بنا ساختند او نیز ساخت  
 ایشان مدرسه بنا کردند او نیز بان برداخته کار با جهت نماز طلبیده تکلفات  
 نمود اما حضرت مولانا عبدالرحمن جامی نیامدند و قطعه گفت که این بیت از نهبت

نگذارم به سجد تو ناز به زانکه محسوس از تو نازی نیست به او  
 شنید به مضرب شد و گفت ایشان چه چیز مایند هر چه ایشان ساخته اند  
 من هم ساخته ام و فضا علی که ایشان دارند من هم دارم و ایشان  
 شعر میگویند من هم میگویم ایشان چه چیز میدارند که من ندارم ملاحظه نمود  
 چه میگویم که او ندارد و جواب داد که ما هم چیزی نداریم که او ندارد  
 بلکه او را با احتیاج است حضرت مخدومی را این سخن نهایت خوش  
 آمد و بخانه تشریف برد و اکابر همه حاضر شدند.

پنجم فاضلی دو پسر داشت روزی از مکتب ادب هر دو بیرون  
 پدر آمدند پدر پسر بزرگ را پیش خود خواند و جریه دستاری فاخره پوشید  
 غیرتی در باطل پسر خود پیدا آمد این آیه بر پدر خواند انما أموالکم  
 و اولادکم فتنه یعنی جز این نیست که اموال شما و اولاد شما امتحان است  
 پدر بخندید و گفت السُّبُّ وَلَدٌ ی تُوْنَه فِرْزَنْدِی رِکْنِی اَزِیْن آیه تو  
 باشی او بی جواب گفت وَمَا یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وَالْبَصِیْرَ وَلَا الظُّلْمَ  
 وَلَا النُّوْسَ وَالظُّلَّ وَلَا الْحُرَّ وَذٰی بَرَابْرِیْتِنْدَ نَابِیَا وَبِیْنَا  
 بَابِی کِی نَاوَنَد رُوْشَنِی وَنَد سَایِد وَنَد بَاوْگَرَم پدرا را خنده آمد و از آن سرعت

جواب مندرج طبعتش بسبب منعی بمانند و بفرموده و آنچه در دستاری نمیکو از ان  
پوشابند -

ششم از شاعری پرسیدند که ترا از صنایع کدام خوشتر می آید بر طبق  
مطائبه فرمود که مرا هیچ صنعتی خوشتر از رد العجز علی الصدر نمی آید و ازین  
کلام کنایه بطرف جمیع است چرا که وقت مباشرت مرد پای زن را  
که عجز اعضایش باشد بطرف خود میکشد در علم صنایع صنعت رد العجز را  
هم اقسام است ان شئیت التفصیل فارجع الی کتب هذا النوع  
هفتم آورده اند که محمد امین سپه برون شدید و کیلی را در نخاس  
فرستاد که کتیر کجیده برای وی خریده آرد و کیلی رفت و کتیر زیبا آورد  
و نخاسی کتیرک خوب تراز آورد و شخصی از تجار کتیر دیگر فایق تراز فرود  
حاضر ساخت امین گفت اگر نیکان بصلحت چمی بینید کدام از شما بگیرم  
می گفت **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ** کتیر دوم گفت  
**حَاقُوا عَلَى الصَّلٰوةِ وَالصَّلٰوةِ الْاَوْسَطٰی** کتیر سوم گفت **وَ**  
**لَا اٰخِرَةَ خَيْرٌ لِّكَ مِنْ اٰوَّلٰی** امین را اقتباس ایشان خوش  
اند و همه را خرید -

باز پرسیدند که در این صنایع که در کتاب مذکور است کدام یک را بیشتر دوست دارید  
پاسخ داد که من همه را دوست دارم اما در این کتاب که در دسترس است در این باره توضیح داده است  
و در این کتاب که در دسترس است در این باره توضیح داده است  
و در این کتاب که در دسترس است در این باره توضیح داده است



هشتم تاریخ وفات شاه طهماسب صفوی پسر شاه اسماعیل صفوی  
 بادشاه ایران بطرز عجیب در کلمه دوازده امام یافته اند چه حد کلمه امام  
 که هشتاد و دو است اگر دوازده بار گرفته شود نهصد و هشتاد و چهار  
 میشود که سال وفات است هر چند که طرز عجیب است اما لفظ امام  
 بر موقع وفات لطفی ندارد و الا این ترکیب تاریخ رحلت دستور معظم ما  
 یعنی ختم الملک شجاع الدوله سیرالارجمند در تکرار کلمه طیب کالاه  
 الا الله محمد الرسول الله که یافته اند گویا روز نازل استخراجه این  
 تاریخ نصیب آن مخفران پناه شده بود -

نهم طفل بدبستان پیش معلم مصحف نصیب می خواند و لفظ  
 وان علیک لعنة را تکرار می کرد و یادش نمیشد معلم بغضب درآمد  
 و گفت لعنة الله علیک و علی والدیک کودک بمان یاد گرفت  
 و گفت علیک و علی والدیک ای بر تو بر مادر و پدر تو -

دهم چون محمد جلال الدین اکبر بادشاه در سنه نهصد و هشتاد  
 هجری بفضله خیر گجرات استیصال فسادم ز ابراهیم حمید و مرزا محمد  
 که سر لشورش برداشته گجرات و نواحی آنرا تصرف شده بودند فرستاد

آن ولایت رافع نمود تا بیخ آن شاعری در الفاظ قهر گجرات

آورد یافت چون بادشاه این تاریخ را شنید شاعر را پیش خود طلبید  
پرسید که تو این چنین تاریخ بی ادبانه گفتی فی البدیہہ عرض کرد من این بگفتم

بلکه شہ گجرات آمدہ گفتہ ام بادشاہ شنید ہمسور شد و انعام بخشید  
حاضرین متعجب شدند بر سرعت استخراج لفظ شہ معدومہ -

یا زو ہسم مورخی تاریخ جلو سن بادشاہ بر سریر فرمان روای در  
جملہ اخیر فی ما وقع بر آورد و نادار شاہ پسندیدہ آنرا یک طرف سکہ  
بخط طغر انقش کرد و طرف دیگر این بیت **س** سکہ بزرگ در نام سلطنت  
را در جهان پنادار ایران من و خسر و گیتی مستان پشخصی همان مادہ  
را قلب بعض لاخیر فی ما وقع ساخت کہ بادشاہ بسبع و ترکیب  
آن از سکہ موقوف ساخت -

دوازو ہسم گویند چون قلعه ارک شاہ جهان آباد با سائے عمارت  
بصرف مبلغ شصت لک روپیہ در سنہ الف و ثمان و خمسیں انجام گرفت  
میرحی کاشی تاریخ آن نظر شاہ گزرا نید **س** شد شاہ جهان آباد از عثمان  
آبادیہ حسن تاریخ عمان است نہ عجایب بیان او بادشاہ بصلہ آن فرخورد وصلہ

در آن طلبید کہ در واقع است

۸۴۹

۹۴۹

۱۰۵۸

خودست فرما فرموده

سینه و هم یکی از خلفا را از زیری بود کثیر نام وقتی خلیفه بروی متغیر شد  
و فرمود تا او را محجوس کردند و مطالبت اموال نمودند روزی از زندان  
رقعه فرستاد و روی یاد کرد که عبد کثیر و الله تعالی یقول و یعقوا  
عن کثیر چون رقعۀ خلیفه رسید بر سر آن رقعۀ نوشت قال الله تعالی عن  
جل لا اخبرنی کثیر -

چهار و هم گذر فقیه بقمبه خانه افتاد و قمره را دید و پرسید که بهای عین  
الوجود تو چیست گفت اربعه جوان بازگشت و گفت که حبه ندارم از  
کجا آرم قمبه این بیت بر خواند **عزیز که زد گرش بر تپه بهر که شد هیچ سوز نیست**  
فقیه شنید و عرق غیر نشن بچینید و باز آمد و اربوده باستلذا و جسمانی  
مشغول شد و پرسید که ترا در دخول لذت زیاده است یا در خروج قمبه  
گفت هر نفسیکه فرو میرود و مدحیات است و چون برمی آید مفرح است  
جوان فقیه پرسید که یا گاهی شیخ بر تو گذر کرده است گفت **س**  
درین در خطه شی فرود شد هزاره که پیدانشد تخمه بر کناره -

پانز و هم روزی سلطان نصرالدین پسر شاه سجان مجلس پادشاه

بسیار با او بسیار  
لا حجب الله بقرینه در اندک  
میکنند از تغییرات  
بسیار ۱۲  
علی بسوره نه ساریا  
والخصیات از تیره  
خطی در بسیار است ۱۱

درآمد و در پهلوی ملک نیشست پس از و س قاضی فتح الله سعید  
 و خواست که بر سلطان نصر الله مقدم نشیند سلطان دست او گرفت  
 زیر دست خود نشاند و گفت حق سبحانه تعالی در قران مجید در جات  
 من تو همچنین تعیین فرموده است **اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ** -  
 شانزدهم چون مولوی باقر آگاه بر کلام میر غلام علی آزاد چهارصد  
 ایزاد نوشته و از ادب گلرانی با مولوی در مناظره بر نیاید رو بیکباره آورده این  
 بیت نوشته فرستاد **آزاد من از نسل حسین ابن علی امیر کبیر**  
**در آویخت بمن نسل زید است** مولوی آگاه بعد مطالعہ قسم کرد و گفت  
 ما آزاد را از سادات میدانیم و مقربیم سیادت خود است که  
 میگویند من از نسل حسین ابن علی آزادم -  
 هفتم زحم عالمی را پرسیدند که مردی که ثلث مال خود را بر لب فلان  
 وصیت کند فلان در و داخل باشد گفت باشد گفتند بچم دلیل گفت  
 شنیده که خدا سے عزوجل در قران مجید میفرماید **ادخلوا ال فرعون**  
**الی أشد العذاب** نه فرعون با ایشان باشد -  
 هجدهم پیش مرزا محمد علی تبریزی اصابت تخلص شخصی آحاداً

سوره العنکبوت  
 علم تیسگون در حدیث  
 باید نصرت خدا و ظهور  
 آید فتح  
 سوره مؤمنان  
 من اعظم جمیع اولاد  
 چون از دست  
 ترین عذاب ۱۲

اینمصرعه خوانده طالب بصیرت ثانی شد **د** دیدن رفتن استادان  
 نشستن چختن و مردان به فرزایدیمه مصرعه دیگر بر خوانده **ب** بقدر سیر کن  
 راحت بود بنگر تفاوت را به در اینها در فخره مگر تفاوت را لطفی است قابل  
 فهم نازک معنی فهمان که لفظ تفاوت بهر سه مدون یعنی بفتح و ضم و کسره  
 دو اورفت آمده است حالا سعی اشعر کرده شود که لطفش ظاهر شود.

سوره البقره  
 وای زخمی با طعام و دم  
 کسی را که اگر خدا بیخالی  
 خواستی طعام وادی  
 اورا ۱۲

توز و هم بخیلی را پرسیدند که این درویشان که بر روثاق تو می آیند چرا  
 نان بانشان نند **ب** گفت انظر من لوليشاء الله اطعمه بندگان اینند  
 اگر نخواهد بدیدشان را امر این فصولی به کار.

**ب**ستم وقتی دو مورخ در لفظ صلوة و زکوة بحث می کردند یکی  
 میگفت تا ای محمد رست نقاط دار و دعه دش چار صد است  
 دیگری میگفت تا سه نانبه است حضرت تا گرفته حدش  
 پنج است نظری حکم در بیان کرده گفت فی فی این تا سه اشش  
 که علامت فرج بصورت ه و علامت نشین بصورت نقاط در  
**ب**ست و یکم میان مولانا قطب الدین و امامه حضرت شیخ سعد علیه الرحمه  
 همیشه ابواب طیب مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ تماشای مسجدی که

بجہ نبی کریم ﷺ  
 محمد بن اسماعیل

یکی از تابکان فارس عمارت میکرد فرقه بود حضور ادا آنوقت اندک گلی بر  
 خورشید رخساره پادشاه که هنوز بکسوف سبزہ آشتنا شده بود رسید  
 سوگاف گفت یا لَئِیْ کُنْتُ سُرا بَا اَمی کاش من خاک بودمی پادشاه پرید  
 که چه خوانده سعدی جواب داد قَوْلُ الْکَافِرِ بِاللَّیْ کُنْتُ سُرا بَا ترجمه  
 بگوید کافر سے کاش من خاک بودمی۔

بست دوم کی از امراء عصر عبد اللہ خان نام باشیخ عبد الواحد  
 تہانیسری متخلص وحشت وعدہ حسانی کرده بود و فاکر در روزی وحشت  
 در مذاکرہ باو گفت من درین شہر دوازده کس عبد اللہ نام شمرده ام او گفت  
 من ہم از ایشان ام گفت نی شما عبد اللہ زیاد اید این کلام دو ایہام از  
 یکس ایہام ظاہر یعنی عبد اللہ بن زیاد نام حاکم کوفہ من جانب زید دوم  
 مردم ولایت ایران عدد سیزده رئیس میدانند و وقت شمردن چیز سے  
 چون بسیزده رسید آنرا بزبان تیارند و بجای سے آن لفظ زیادہ گویند چنانچہ  
 مردم ہند در آغاز شمار یک نمی گویند و بنا بر تفاعل بجای سے آن برکت گویند  
 بس معنی تانی ایہام آنکہ شما عبد اللہ سیزدهم آید۔

بست سوم کی سید علوی با شخصی در اثنا می خصوصت گفت

مرا چون دشمن سیداری حال آنکه تو ما موری بهر نماز که بر من صلوة فرستی  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَقَوْلِكَ عَلَى الطَّاهِرِينَ  
 نیز سگیوم و توازان بیرونی -

بسم الله الرحمن الرحيم  
 اللهم صل على محمد و آله  
 صلوات الله عليهم اجمعين  
 اللهم صل على محمد و آله  
 صلوات الله عليهم اجمعين  
 صلوات الله عليهم اجمعين

بست چهارم جاویدخان خواجہ سید آوالدہ احمد شاہ بادشاہ  
 است روز سے بہ بادشاہ عرض نمود کہ قبلہ غلام چہ خوب سجع ازگفتہ تا  
 سعدی رحمتہ اللہ علیہ برائے نام خود تجویز ساختہ است **دوت**  
 جاوید یافت ہر کونکو نام زیست : نواب عمدۃ الملک امیر خان کہ مردے  
 ظریف بود در انوقت حاضر گشت مصرعہ تانی نیز منقش باید ساخت  
**س** کہ عقبش ذکر خیزندہ کند نام بر ایتجنیس خطی در ذکر خود ذکر خیر  
 و حسن موقع لفظ عقبہ برین مقام برائے نام خواجہ سید اسرار طاہر و باہر است -  
 بست پنجم در سال ہشت صد و چار ہجری در حوالی انکوریہ یا ایلم  
 بائزید بادشاہ روم و امیر تیمور کورکان صاحب قرآن مصافحہ شدہ  
 بتاریخ نوزدہم ذی الحجہ روز جمعہ امیر تیمور غالب شد چون چند روز بعد از فتح سال  
 ہشت صد و پنج ہجری شروع گردیدہ تاریخ این فتح را غلبۃ الترمذیہ  
 اذنی الکافرن یا فتید یعنی لفظ ارض کہ سہ حرفی است اعلی آن

الف و اوسط آن را در جمله و ادنی آن ضا دست پس ضا که او نے  
 است تا پنج فتح شد منقول است که چون شاه جهان بادشاه در ایام  
 سلطنت خود این تا پنج را شنید بسیار خوش شد و فرمود که از کتب تا پنج  
 تحقیق نمایند چون ظاهر شد که شروع سال هشتاد و هجری فتح روم شده  
 فرمود که حرف ض را عدد هشت صد باشد این تا پنج دست  
 نیست زیرا که تفاوت پنج سال است فضل خان یوان اعلیٰ بصره  
 رسانید که ضا و مفلوٹے بگیرند که فن تمییه است مضایقه نادر و عدد  
 هشت صد و پنج برابر شد.

بست و ششم مشهور است که زبیب النساء بگیم این مصرعه موزون  
 کرده پیش ناصر علی براسے مطلع فرستاد **س** از هم نمیشود ز حلاوت  
 حد البم **ب** ناصر علی زیر آن نوشته فرستاد **س** گو یار سید بلبل  
 زیب النساء **ب** بگیم هر چند در باطن بر ساسی طبع و قاده علوی فکرش  
 آفرین خواند اما بظاہر خشم ناک شده این شعر نوشته در جواب بست  
**س** ناصر علی بنام علی برده پناه **ب** ورنه بنه و الفقار علی کرد می نویسم  
**بست** و هفتم طفلی را پرسیدند که از کلام الله کدام آیه خوش



داری گفت و ما لکم الا ناکلوا یعنی چیست شمار که نخورید گفتند  
 کدام امر آتی را از قرآن پسند داری گفت کلاوا و اشربوا یعنی نخورید و  
 بنوشید گفتند کدام دعا را از قرآن و در ساخته گفت رَبَّنَا انزِلْ عَلَيْنَا  
 مَائِدًا مِّنَ السَّمَاءِ یعنی بار خدا یا فرود آر بر ما خوانی پر از طعام  
 از آسمان -

بست و هشتم نقل کنند که شب جمال الدین محمد خواجه سلمان  
 ساوجبی تادیری در خدمت سلطان اولیس بود چون رخصت یافته  
 روانه بمنزل خودش فرستاده حکم سلطان شمع بالکن زربا خواجه همراه بر دو  
 شب بخانه خواجه گذاشت صبح که فراش لگن طلب داشت خواجه این  
 بیت بفراش نوشته داده بسطان فرستاد **شمع خود سوخت**  
 شب روش بزاری امر فرزندگر لگن اطلبید شاه من میسوزم چون بیت  
 بسطان رسید بدانت و فراش را از طلب منع فرمود این را  
 نعت حسن طلب گویند که بچشم خوبی ادا شده -

بست و نهم سید حسین علیخان از سادات باره که بعد محمد فرخ  
 سیر بخطاب امیر الامرای سرفراز شده بود گویند که صالحی پیش از وقوع

سوره انفاس  
 دلوانا ۱۲  
 سوره بقره ۱۲  
 سوره ۱۲  
 سوره ۱۲  
 لاجب انکه ۱۲

واقعه شهادت حسین علیخان بخوابید که جناب آتشید امام سیزده  
 علیه السلام با حسین علیخان خطاب میفرماید بلغ و عذک و عذک و عذک  
 عذک یعنی رسید و عده تو و غالب شد دشمن تو چون بعد شهادت

حسین علیخان حساب کرد و هر یک فقره تاریخ بود با صنعت تقلیب  
 یعنی بلغ و عذک را اگر قلب کنند غلب عذک گرد و پس در بلغ و عذک  
 یک تاریخ و در غلب عذک تاریخ دیگر و چون یک ماه چند روز بعد ازین  
 واقعه سال دیگر شروع شد عزیزی تاریخ شهادت او در عبارت  
 محرم حسین تازه شد یافته که لطفش ظاهر بوده است -

سی ام نعمت خان شیرازی متخلص عالی و قتی حیوئه مصری در مکار  
 زیبای نسایم بنت عالمگیر پادشاه بفرود متن داد مدتی گذشت چو  
 قیمت رسید این رباعی گفته بغرض بیگم رسانید رباعی ای بگیت  
 سعادت اختر من به در خدمت تو عیان شده جوهر من به اگر حیوئه  
 خریدنی است پس کوز من به و نیست خریدنی بزنی بر سر من به  
 بیگم بصد آن پنجهزار روپیه با حیوئه مرحمت فرمود -

سی و یکم چون شاه اسماعیل صفوی بسیاری از ممالک ایران افتخ

کرده بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاه اسماعیل صفوی شد مذہب  
 اثنا عشری در ایران رواج گرفت شاعری قاضی مسافر نام از اہل  
 توران تانچ جلوس کی اور یہ ہندوش دست داده در فقرہ مذہب  
 ناحق یافت اتفاقاً باوست ہستم آن بقدر آمد و بطلب او از حال  
 تانچ پرسید عرض کرد کہ من این تانچ را از زبان بادشاہ گفتم ام کہ  
 ہذا ہینا حق اے مذہب ناحق است بادشاہ را خوش آمد  
 و اورا شمول عواطف ساخت۔

سسی و دوم حرف عربی را با حرف عجمی قافیہ کردن از جملہ عیوب  
 است کہ آن را الکفا خوانند شعر شیخ نظامی گنجوی رحمۃ اللہ علیہ است  
 در مدح سب جو بردار کشتیخ پلارک پدہا ہی گا و گوید کیف حالک  
 حکایت کنند کہ شخصی در باب این بیت از شیخ التماس نمود کہ با وجودیکہ  
 کاف عربی با عجمی قافیہ شدہ لام حالک را باعتبار قاعدہ نحو مضموم باید  
 کہ وجہ قافیہ پلارک مفتوح خواندہ میشود شیخ بطریق مطائبہ جواب  
 فرمود کہ قول یکاواست و کا و نحو نداند۔

سسی و سوم روز نے حضرت علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ باخترت

ابابکر صدیق و حضرت عمر بن خطاب رضی اللہ عنہما بطریق سیر پیادہ  
 می رفتند چون شیخین طویل القامت بودند از راه طیبیت با حضرت  
 گفتند یا علی بئیننا کالنور فی کنا یعنی اسے علی تو در میان ما  
 چنانستی کہ در میان لانا تو آنحضرت در جواب فرمودند گوئید انا  
 بینکم کالکونیا یعنی اگر من در میان شما نیاشم پس شما هر دو لاشوید  
 سی و چہارم کئی از شاہزادگان بارحق کہ جناب شیخ مصلح الیم  
 سعدی ہم ہمراہ بودند سیرکنان میرفت تا گاہ پاس سروستان او این  
 مصرعہ بر خواند **سرو در باغ عینک پای ستاد دست نگرینہ**  
 جناب سعدی علیہ الرحمہ فی البدیہ فرمود **سرو بکاب تو دو دو گر**  
 بودش پاسے و گرینہ لطف این بر طبع اہل فہم محتاج بیان نیست تا  
 سی و پنجم اعرابی تاریخ نسبت بہ فہم شہر رمضان المبارک ماہ را  
 بر آسمان بسیار بار یک و خمیدہ دید و گفت **الحمد لله الذی ائحل**  
**جسدک کما خصبت یطین یعنی شکر خداست کہ گداخت جسم**  
**ترا چنانکہ تو تہی ساختی شکم را۔**

سی و ششم مزار دیر و داکر ہر دو شاعر مرثیہ گو در ہند کہ نامور گذشتہ

مشهورست و زنی بدکر این و آن ذاکر مخاطب پیر شده گفت که  
 جناب تخلص خود چه پندیده اند حرف یا اگر از میانش بردارند صورت  
 دیگری پیدامی کند و بی سخن پردازش که همچنان اگر از تخلص ساهی الف برو  
 چه صورت پیدامی شود و ظاهرست ذاکر گفت بلی اگر الف برو و همانجا  
 خواهد رفت که بعد اقساط یا از تخانی از تخلص جناب باقی مانده باشد آفرین  
 بر بدیهه گوئی و بدله سخن این دو سخن در ان عالی و الاتیار.

سعی و مقصود شخصی به سجدی از مساجد بنام ادا مامی میکند و این  
 می خواند **لَا تُطِطُّ لِمَنْ لَيْدَةٌ أَوْ تَكْفُتُ وَاها قَائِمَةٌ عَلَىٰ صُلْبِهَا**  
 اینجا رسید و فرموده چند مکرر می خواند یا دوش نمی آمد و شش یاد  
 نمی داد پس این آیه بر خواند **لَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ يَشْفِقُ عَلَيْكُمْ** ای اینست  
 از شما هیچ مرد شایسته کسی معلوم نکرد و آخرین آیه بر خواند **مُرَّةَ وَهَّاءٍ عَلَىٰ**  
 ای باز گزینند این را یکی از جماعتیان بدانست و بقیه آیت که فرمود  
 کرده بود و یادش در فباذن **اللَّهُ وَلِيٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** پس نماز

تمام کرد

سعی و مقصود شخصی به سجدی از مساجد بنام ادا مامی میکند و این  
 می خواند **لَا تُطِطُّ لِمَنْ لَيْدَةٌ أَوْ تَكْفُتُ وَاها قَائِمَةٌ عَلَىٰ صُلْبِهَا**  
 اینجا رسید و فرموده چند مکرر می خواند یا دوش نمی آمد و شش یاد  
 نمی داد پس این آیه بر خواند **لَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ يَشْفِقُ عَلَيْكُمْ** ای اینست  
 از شما هیچ مرد شایسته کسی معلوم نکرد و آخرین آیه بر خواند **مُرَّةَ وَهَّاءٍ عَلَىٰ**  
 ای باز گزینند این را یکی از جماعتیان بدانست و بقیه آیت که فرمود  
 کرده بود و یادش در فباذن **اللَّهُ وَلِيٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** پس نماز

بسم الله الرحمن الرحيم  
 اللهم صل على محمد و آل محمد  
 صلوات الله و بركاته  
 على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين  
 صلوات الله و بركاته  
 على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين  
 صلوات الله و بركاته  
 على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 اللهم صل على محمد و آل محمد  
 صلوات الله و بركاته  
 على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين  
 صلوات الله و بركاته  
 على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين  
 صلوات الله و بركاته  
 على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين

است شیخ زین الدین خوانی که حاشیه مجلس شسته بود بر سبیل بدیه  
گفت که الفاظ شش مخم شش حرف داد و شش حرف نزد  
اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ خبر میدهد و در نقطه شش مخم  
و در فقره عدد خیر و در تاریخ و لطف تازه انیکه اعداد شش حرف  
هم همان هشت صد و هشتاد و هشت می شوند و این از اتفاقات  
غریبه است -

سسی و نهم وقتی یهودی را در ایام مامون باز کنی مسلمان و راه  
رمضان بخش گرفتند یهودی مسلمان شد فقهای وقت گفتند الاسلام  
یحدهم ما کان قبله اسلام همه گنا یان قبل را محو کند گشتن نیز از  
بر خیزد مامون به امام علی بن موسی رضا علیه السلام کس فرستاد که  
یا ابن رسول الله درین واقعه چه گویی گفت بفرماید تا او را بکشند که  
این ایان یاس است از نرس میگوید و این آیه بخت آورد قلم  
یاک ینفعوهم ایمانهم لما رأوا یأسنا ترجمه پس هرگز نفع نمی دارد  
ایشان را ایان ایشان وقتیکه دیدند عقوبت ما مامون را خوش  
آمد بفرمود تا او را بکشند -

۲  
سوره مومن سوره  
نظم

چهل شیدا دیوانه را قصید است موسوم به قصیده خمسه  
 انیت که چیت دانی باده گلگون مصفا جوهری به حسن  
 پروردگاری عشق را به پیغمبری به علمای تبار آنکه الفاظ شریف و صیغ  
 ام الحجاب است صرف کرد تکفیرش کردند و بسبب صاحب ان نورالدین  
 جهانگیر بادشاه رسانیده غضب سلطانی را درش تعالی آوردند حکم شد  
 که او را از ممالک محروسه اخراج نمایند شیدا قطعه عذری املاکرد و قولی  
 عارف جامی قدس سره اسامی را در آن استشهاد آورد که  
 از صراحی دو بار قلقل می به نزد جامی به از چهار قل است به و ان قطع  
 بوسیدگی یکی از مقرران بنظر شاهی گذشت و موقوفی اخراج که بالاتراز  
 صلته زیور بعمل آمد

چهلیم و یکم عبدالرحمن اموی صاحب اندلس بوده است گفت  
 بسفر حجازی رفتم چون به بغداد رسیدم نحاسی را گفتم از براس من کنیز که  
 شایسته بجز که مراد راه منوس باشد کنیز که بر من عرضه کردند در نهایت  
 جمال و غایت حسن چنانکه از ملاحظت صورت او چشم خیره می شد و لم با و میل  
 کرد گفتم که کنیزک ترا چه نام است گفت مکه گفتم الله اکبر قد قرب

الطریق راہ من نزدیک شد و خالی دیدم مشکین چہرہ روح افزا کے  
 او گفت ہم آج صیبت گفت حجر الاسود و ستوری باشد کہ حجر الاسود  
 را بوسہ ہم گفت کہ تکتو نوا با نعلیہ الا لا یستقی الا نفس  
 بے خرچ درم و بی خرچ قدم بکیرم حرم نتوان رسید۔

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

چہل و دوم مرزا محمد بیگ حقیقی کہ از ماورا النہر است روزے  
 در ہوا دابر شیتہ شراب سرخ در دست و بحالت مستی بسوی آن  
 شیشہ نگاہ می کرد و این مصرعہ می خواند **چہ رنگ است**  
 این چہ رنگ است این چہ رنگ است **بہ باران بگر مصرعہ دیگر بودند**  
 کہ ناگاہ از گوشہ کہ انجا کسی نبود آواز رسید **بہ بینای زمر**  
 گون می لعل **بہ مخفی نماند کہ عالم جنات مقرب و اکثر از اجنہ در لباس**  
**طالب علمان با استفادہ علوم بر آمدہ تحصیل علوم کردہ اند میکنند**  
**چہل و سوم روزے سید کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ**  
**و سلم با اصحاب تطاب رضی اللہ عنہم خرماتناول می فرمودند و بر**  
**سبیل مطاہرہ پیش حضرت امیر المؤمنین علی میگذاشتند اصحاب**  
**باشارہ آنحضرت متابعت می نمودند بعد فراغ غروب سوک اصحاب کردہ**



دوره خاطر بسیار  
من گفتن تیرید  
شاید همان آستان  
است زمین ۱۱

پرسیدند که میان ماخر ما بیشتر که خورده است گفتند با سید المرسلین من کثر  
نواته فهو اکول یعنی هر که را خسته بسیار باشد او بسیار خورده است حضرت  
در جواب فرمودند من اکل النوااة فهو اکول یعنی هر که معینه خورده  
است او بسیار خورده است حضرت صلعم متبسم شده فرمودند شکل از  
برادر من سخن را پیش بردن -

چهل و چهارم سبک لوند قزوینی نام شاعری که بصیغه ظرافت  
در مجلس شاه عباس ماضی راه داشته بود نوبت به عیسی خان قوری  
باشی از درخانه و سب میگذشت بسبب تکلیف او دمی نشست سبکی  
بطرف دروازه او خوابیده بود خان سشار الیه پرسید که ایشان بخانه  
شما منصف از اندک وقت قوری باشی -

چهل و پنجم کوشیار حکیم هم طبیب بود و هم مخم روز اول که نزدیک نوح  
بن منصور آمد نوح از محمد عبید که وزیر بود پرسید این چه کس است  
گفت عالم غیب السموات و الارض یعنی منجم است و هم طبیب  
لطف جواب ظاهر است به ایراد آیه کلام اللہ -

چهل و ششم وقتیکه خداوندگار روم به شاه جهان نامه نوشت که شما

خود را بچشم معنی شاهجهان قرار داده اند ایاستمارا یادشاهی تمام روی زمین  
 است بادشاه در جواب آن متامل شد و از آصف خان وزیر مصلحت  
 جست طالب کلمه که یکی از شعرا سے حاشیبا ط دولت بود این بیت  
 عرض کرد **س** هند و جهان ز رو سے عدد چون بود یکی پد بر شاه ما  
 خطاب ازین ره مقرر است پد بادشاه خوش وقت شد و همین شعور و حیا  
 باو دیگر مضامین لایقه نوشت و بعد طالب سمدران زمین قصیده بزور و  
 شور تمام نوشته گزرا نید و فرخورد صله صله یافت -  
**چهل و هفتم** و اصل بن عطا فضا حتی عظیم داشت اما الشع نو و الشغ  
 در لغت کسی است که حرف را ز جمله نتواند گفت بدین جهت تکلف  
 این نمودی که مطلق در سخن او حرف را نیامدی و وقتی از او پرسیدند که در  
 عربی چگونه گویند که تیزه بیزد از و براسپ سوار شو عرض از پرسیدن  
 آن بود که بگوید اطح ره محك و امر كب فرسك و از تلفظ را جمله  
 و مانده شود چه درین هر چهار کلمه حرف رست و اصل بی اندیشه  
 فرمود اللق سنماك و اعل جوادك همه کس آفرین گفتند و ب  
 کردند از قدرت او بر حذف را الحق اینکار از نبر یک نیاید و صا

اصل از انرا افغانی  
 انداختن و اصل از اسلا  
 جوی بالار آمدند که در جواب  
 قطع چشم بی اسب را

عمار نیز گویند که الشخ بود که کلام خود را از حرف را خالی سیدشت  
 باو گفتند که بگوید آه امیر کلا مل اعان بحض بیروانی الطیرت  
 لی شرب منه الصادیر و الوارید فی الفور گفت حکم حکم  
 المحکام ان یسئل قلبیا فی السبیل ینفع منه القادیر  
 و الباری -

**چهل و هشتم** باغ بادشاهی موسوم به فرج بخش که در سنه  
 و هشتاد و دو تمهید یافت نعمت خان نامی داروغه اش بود و در  
 شخصه از صاحب طبعان باراده گلگشت آن رفت و داروغه گلگشت  
 بنجیده این را می که در آن شکایت داروغه دهم تاریخ تعمیر آن باغ از قلم  
 تمهید است بیادشاه گذرانید و حسن صنعت تخرجه اش مورد عنایت  
 شاهانگرددید و در باغ فرج بخش گذرکن شاهان بن بر لاله و یاسمن  
 نظر کن شاهان نعمت خان راز به تاریخ نباشد از باغ فرج بخش  
 بدرکن شاهان

**چهل و نهم** گویند امیر اسمعیل کبکی را پس خوانده بود تکیه و نام  
 وقتی که ابله اش برآمده بود و از نشان آبله لطافت بشرد و طراوت

چهره او نمایدا شده روزی پیش امیر ستاره بود امیر از روسه تعجب در  
 نشان نامه ابله وی می نگریست قاضی ابو منصور حاضر بود بران  
 کوک اذارت کرد و گفت لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي  
 احْسِن تَقْوِيْمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِيْنَ تَكْمِيْرٍ چون  
 تعبیر قاضی در حق او شنیدنی القور جواب داد و ضرب کنا  
 اَمَّا وَنَسَى خَلْقَهُ قَاضِي حَمَلْ مَشْدُ و امیر از حدت خاطر وجودت  
 جواب او عجب کرد و مرسوم او میفرود

پنجاسم شاه گرامی مشهور به مرزا گرامی خلف و شاگرد مرزا  
 عبد الغنی قبول کشمیری است در شاهجهان آباد قلند رانه میگنذ رانید  
 در ایام محمد شاه با د شاه هند و مشهور به راجه روشن اسے کیو  
 دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود آن مرد عجب حالی و طرفه خود  
 داشت و بزعم باطل خود نبی بود و میگفت که میان من و حضرت  
 دادار واسطه دیگر انبیا نیست و در سچ وادی محتاج جبرئیل نسیم هم  
 میخو اہم خود بجناب حضرت باری عرض میکنم و جواب انخواه می شنوم  
 شاه گرامی مذکور یکے از مریدان او بود و صبح مہرنگین خود این مصرعہ

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰

ساخته بود **س** ہشت گرامی مرید روشن را سے پورے روز سے میرے  
 ولایت اللہ خان برادر کلان محنت شمع علیخان چشتی تخلص مرزای مذکور  
 را علامت کردہ گفت کہ تو عجب بابای ایمان فروش ہستی کہ مرید کا فر  
 شدہ نام او بزرگین کندہ واسے بروین تو مرزا جواب داد کہ ہر چہ بیگونی  
 راست و معذورے زیراکہ راجہ رانیدہ و اگر صحبت اوراد رعی یابی  
 روز اول مرید اوشوی و ہرگز عجب من نکتی گفت من ہم آرزو دارم کہ  
 روزے اور ایہ نیم و گفتگوی دور از کار اور اب شوم مرزای گرامی گفت  
 کہ فردا بیانی و مہاراج را بین خلاصہ انیکہ فردا سے روز میرند کور با اتفاق  
 مرزا گرامی باراجہ ملاقات کرد و در صحبت اول گفت کہ من در ایام کتب  
 نشینی کہ دیوان حافظ شہرازی رحمہ اللہ علیہ میخواندم چون ہرین شعر  
 رسیدم **س** دل کہ آینه صافی است بخاری دارد بے از خدای  
 طلبم صحبت روشن را سے بے سداز حیرت بگریبان داشتہ کہ خواجہ  
 صحبت کیسکہ آرزو دارد کجا خواهد بود و کبست فی الجملہ این عقدہ را تو  
 حل نشد بعد از ان در ایام ترک لباس بخدمت ہر بزرگے کہ رسیدم  
 و معنی این شعر رسیدم جواب دلخواہ نشنیدم دی شب کہ خوابیدم در

در عالم رویانز رگه با محاسن سفید عصاره دست برسد من آمد بکمال ابد  
 برو سلام دادم بعد جواب سلام فرمود که هیچ دریافتی که خواجہ حافظ شیرازی  
 کرا آرزو میکرد گفت من نے گفت آن روشن رائے ہیں راجہ روشن رائے  
 کیواست کہ صحبت او نصیب خواجہ حافظ نشد حالالاید کہ فردا بخدمت  
 او حاضر شدہ و اصل سعیدان شوی روشن رائے ازین تقریر خیلے سرور  
 شدہ بہان وقت چند اشرفی بہ پیر ولایت الدخان تواضع نمود۔  
 پنجاہ و یکم بخیلی را پر رسیدند کہ قرآن شریف کرام آیتہ دوست  
 داری گفت این آیتہ **وَالَّذِينَ تَوَلَّوْا السُّفْهَانَ أَمْوَالَهُمْ** ای نمیدید  
 بے خردان را اموال خود۔

پنجاہ و دوم بادشاہے بنائے باغ نہادہ نامش دارالغیض نہاد کہ  
 ہر یک مسافر و صادر و وارد فرود شدہ آسائش یابد و از مطبخ سرکار  
 طعام خورد و روزے شاعری وارد شد آنوقت در باغ بند و تقسیم  
 طعام مقررہ باختر رسیدہ بود بے نیل مقصود برگشت در حالت غیظ  
 پر رسید کہ نام این باغ و مسافر خانہ چیست گفتندش دارالغیض در  
 جواب گفت نے نے نام این را والاضیف است ای برگردنہ

بجہان سنجہ  
 سن ۱۱۸۰

جهان سبحان اللہ چہ حسن و خوبی صنعت مقلوب ادا کرو۔

پنجاہ و سوم چون شخصی از برادر خود یہ سببی برنجیدہ نزد عبد اللہ بن  
نعمان رفت مشارالہ بعد از تعظیم و اکرام بے شمار ابرام و الزام نمود کہ  
البتہ جہت توفیر اتحاد و با دو کحقیق تضاد و برادرش باید کہ در جمع الناس  
بر برابر و خوب منت کند العیاذ باللہ آن شخص سرچند عذر نمود مقبول نشد  
الامر نکس و جمع الناس گفت ایہا الناس اعلموا انّ فلاہا  
آخى و امرانى عبد الله انّ اللعنة فلعنة الله عليه و این عبارت  
شامل دو معنی متضاد است جہت آنکہ اگر ضمیر علیہ راجع بہ عبد اللہ باشد  
لعنت راجع باوست و اگر ضمیر مذکور راجع بہ برادرش کردہ شود لعنت  
راجع باومی شود و اینجا لفظ عبد اللہ بہ ضمیر علیہ نزدیک تر است اجاب  
ضمیر باقرب اولی تر است همچو نثر یا نظم را از بدایع معنوی  
یجتملى الضدين نامند۔

پنجاہ و چہارم گفتگوی طیبیت آمیز و فرحت انگیز میان دو شاعر  
و حید عصر و فرید زمان یعنی ملالی و نرگسی۔ در محفل کہ نرگسی نشستہ بود ہلک  
ہم رسیدہ بالا تر نشست نرگسی گفت تخلص من نرگسی است و جا کہ

من بالاترازانت که گرس را بچشم نسبت دهند چشم سر را مباحثات  
 هلالی گفت تخلص من هلالی است و هلال را به ابرو نسبت دهند و جا  
 ابرو بالاتراز چشم است ز گسی گفت هلال نام غلامان است و غلام  
 را باید فرد تر نشیند و بر سر تخلص نظر نکند وی که لفظ نر است و آن بصفت خود  
 بالاتراز همه است بچشم هلالی پر وخت که بلی سر تخلص را گرفته و  
 تحت آن نظر نینداخته که بزیر کس هم دارد بضم کاف ساسعین  
 لطف سخن برداشتن گویند که ازان روز ز گسی تخلص خود به آبی  
 بدل کرد.

بسیارند که  
 لایب القدره می چرخ  
 که بخوابد از آن غلام  
 که در راسه او بچشم  
 که است گفته با ۱۱  
 تا بسور حال عمران  
 که از آن بخت تیره  
 که از آن بخت تیره

از آنکه بچشم  
 در دست ۱۲

پنجاه و پنجم روزی دروشی از در شهره در آند فاقه کشیده  
 بروکان طباحی افتاده بره بریان دید که از بالا سے دکان آویخته آتش  
 اشتها تنوعده اش را گرم کرده بود آرزو سے خود را مضمون این  
 آیه ساخت و بر کاغذ سے نوشت نَسْرِيْدُ أَنْ تَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمِئِنَّ  
 قُلُوْبُنَا وَتَعْلَمَنَّ أَنْ قَدْ صَدَقْنَا وَدَرَسْتَ طَبَاخَ نَهَادِمْ بَيْنَ كَمْ  
 كَاغْذِ بَرِخْوَانِ بِرِيشْتِ كَاغْذِ نَوْشْتِ لَنْ تَنَالُوْا الْبِرْحَمِي تَنْفِقُوْا مِمَّا  
 تَحِبُّوْنَ وَبَدَسْتُ دَرُوْشِي وَادِجُوْنَ چِشْمِ بَرِقُوْهَ افْتَادِ وَجِدَشِ



بیاید و نعره زدن گرفت گفتند شیخ چنانچہ بوده است گفت نعمت خانے  
بے بضاعت نمیدهند پس نعمت کاتبی بیاضت کی دہند۔

پنجاہ و ششم روزے نعمت خان عالی سوار اسپ در جلو بادشاہ  
مئی رفت و اسپ کہ شوخی می کرد دست برایش زدہ بابا بابا میگفت  
خود بادشاہ کہ گاہ بگاہ مبطائبہ با او سخن می گفت فرمود این بابا سے  
تست عوض کر دے بلے دادہ حضرت خدیو زمان است ہمیں طور و رور  
بادشاہ پیری از پرہای کلغی بہ نعمت خان دارد و فرمود کہ پر دادہ ام خان  
مغز سر فرو کردہ عوض نمود کہ سر دادہ ام لطف این جواب ہا ہر جاورہ  
دانا ہند عیان است نہ براہل فرس۔

پنجاہ و ہفتم یکے از خلفا امیر المؤمنین علی علیہ السلام را دشمنی  
و قحطی اوراد در خواب دید در میان آتش نشسته از معبری تعبیر این خواب  
سوال کرد معبر گفت اینکس باید کہ پیغمبر باشد گفت بچہ دلیل گفت بانی دلیل  
کہ حق سبحانہ تعالیٰ می فرماید ان بو را فنی النار من حولہا  
ترجمہ برکت دادہ شد کسی را کہ در آتش است و کسی را حوالی و  
است پس آن خلیفہ از دشمنی امیر المؤمنین علی علیہ السلام

سودہ کی سپاری  
وقال الذئب ۱۲

توبہ کرو۔

پنجاہ و ہشتم آورده اند کہ در زمان سالک مسالک نیک  
 نامی مولوی جامی شخصے ملا ساغری نام بدعوے میگفت کہ شعر  
 عصر معانی از اشعار من جزویدہ بشاعری نام نہادہ انداین حرف  
 بسبع مولوی رسیدنی البدر یہ این ابیات گفت **۵** ساغری  
 میگفت وز دان معانی برده اند: ہر کجا در شعر من یک معنی خوش  
 دیدہ اند: دیدم اکثر شعر ہائیش را یکے معنی نداشت: ہذا است میگفت  
 آنکہ معنی ہائش از دیدہ اند: این ابیات ہستہا ریافتہ تا بہ ملا ساغری  
 رسید ملا رنجیدہ شکوہ بخدمت مولوے آورد ایشان فرمودند  
 کہ ما گفتہ ایم **۵** شاعرے میگفت وز دان معانی برده اند:  
 شاید نظر لیان شہر آنرا بہ تصحیف ساغری خواندہ باشند۔  
 پنجاہ و نہم ہارون رشید را کینز کہ بود فائزہ نام چلیہ  
 بلاغت و زیور فطنت معرووف و موصوف و قتی ہارون رشید  
 در جابے خلوت بطریق طیبیت باو گفت اَقْلَبِيْ نَظْرِيْ اِلَى  
 تَرْمَانِيْ زَمَانِيْ بِيْشْتِ بِنِ نَمَائِے فائزہ گفت یا امیر المومنین

أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَهْرَأَ اللَّهُ

وزنان خود بر اسے روید کہ حق فرمودہ است ہارون گفت اما

سَمِعْتُمْ قَوْلَهُ جَلَّ جَلْبُ عَلَى نِسَائِكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَهْرَأَ اللَّهُ

یا قایزہ شنیدہ کہ خدا فرمودہ است زنان شما کشت زار شما

اندیس یا نید بکشت زار خویش بر روشن خواهید قایزہ گفت

یا امیر المومنین أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلَهُ تَعَالَى وَأَتَوُا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

اے نشیدہ فرمان او درانید بخانہ ہا زراہ دروازہ ہا ضحک

ہارون بخندید اور دوست ترواشت -

شخصتم چون امیر تیمور ولایت فارس را تسخیر کرده بشیر از

آمد حافظ شکران سے رحمہ اللہ علیہ را بلاقات طلب کیے حافظ گوشہ

نشین کہ بفقرو فاقہ گزان می نمود سید زین العابدین رکنادی

کہ مرید او بود و نزد امیر تیمور قرب تمام داشت حافظ را بلانیت

تیمور در آور و امیر دید کہ آثار فقر و ریاضت از ناصیہ احوال و ظاہر

است گفت اسے حافظ من بضر شب بشیر تمام روسے زمین را

خراب کردم تا سمرقند و بخارا معمور کنم و تو از ابیک خال می بخشی و

سورہ بقرہ سیرہ  
سید قول السلفاء  
پس ترویج کنند یا  
ابن از ان ماک  
بیان کرده است شا  
رافہ ۱۲۱  
سورہ بقرہ  
سید قول السلفاء  
۱۲  
سورہ بقرہ سیرہ

سید قول السلفاء  
۱۲

می گوے **۵** اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا به  
 نجال هندوشن سخن سمرقند و بخارا را به حافظ گفت ازین سخاوت  
 باست که بدین فقر و فاقه افتاده ام امیر تیمور بخندید و بر اے حافظ اودار  
 لایق معین فرمود۔

**شخصت و یکم** چون مامون خلیفه توران بنت حسن سپیل را  
 بخواست در شبی که خواہش بقاریت کرد توران را عند زنان  
 پیش آمد گفت یا امیر المؤمنین ائی امر اللہ فلا یستعجلوہ اے  
 آمد حکم خدا پس در طلب شتاب نکنید مامون بدانت ازین  
 حسن استعاره عجب نمود۔

**شخصت و دوم** قتی سید علاء الدین بہ مولوی قاضی  
 عبد الوهاب شہدی گفت کہ مر کبے یافتہ ام کہ از قبیل مقلوب  
 مستوی است قاضی پرسید کہ ام است گفت اینکہ مرادی دارم  
 قاضی بدیدہ گفت بر آید یا رب بسبب اتفاق این الفاظ نیز مقلوب  
 مستوی بچہ خوبی افتاد و پچنین شاہزادہ مرزا ابو بکر بہ میر نظام الدین علی  
 شیر گفت کہ لفظ یافتہ ام کہ مقلوب مستوی است میر پرسید کہ نام است

بجواب  
 و  
 بجواب

مرزا فرمود که لفظ کاواک میرید بیہ گفت شتاباش۔

شخصت و سوم در بلده احمد نگر عامی ساخته شده است کہ تاریخ بنا سے او این است ان کنتم جنبا فاطمہ و اللطف مادہ تاریخ نذا بر پاک طنتان ظاہر است۔

شخصت و چہارم وقتیکہ این مطلع بلند از مرزا محمد بیگ حقیقی سرزد و در حقیقت ذکرے نیست خدا تم ہمہ ؛ لیکن از گردش یک نقطہ جدا تم ہمہ ؛ اکثر از صاحب طبعان در فکر جواب افتادند اما مرزا فاروق کہ خدمت دیوانی سرکار روشن آرا بیگم بنت صاحب قران ثانی داشت مطلع لسانی گفت ہ قطرہ بگرسیت کہ از بحر جدا تم ہمہ ؛ بحر بر قطرہ بخندید کہ ما تم ہمہ ؛

شخصت و پنجم ابو عبیدہ تو ابہ قاضی ابو محمد رازی را رقعہ فرستاد بدعوت خود خواند قاضی را آن زمان در و ششم بود بر پشت رقعہ نوشت کہ دعا گوے را بنج رد بوده است و لقا و ہ فرج لیس علی اکا عسے احوج چون رقعہ بہ ابو عبیدہ تو ابہ رسید گفت عذرا احسن من اجابۃ لطافت اعتذار او بہتر از سرعت اقبال

سورہ مادہ سیدئہ  
ایکب اللہ توبہ اگر  
اشیبا طاعت  
بیس قس کیند ۱۲  
علا سورہ فرج زیادہ  
۱۲  
۱۲

اوست۔  
 شخصت و ششم ہر گاہ شیخ ابو الفیض فیضی وقت نظم شنو سے  
 مذ من این بیت در توحید او سبحانہ تعالیٰ گفت ۵ در ہر بن  
 سو کہ می نہی کوش بہ فوارہ فیض اوست در جوش بہ بخاطرش رسید کہ  
 در فضائل کمتر از شیخ سعدی شیرازی نیستم چون ویرا بدین بیت  
 ۵ برگ درختان سبز و نظر ہو بہو بسیار بہر درستی و قمری است  
 معرفت کردگار طبق پاسے نور نازل شدہ ہو در و آسمان کردہ مظهر  
 صلہ غیبی شدہ اتفاقاً علیہ ازے از ہو اپنی حال کرد و برو سے فیضی اتقا  
 بسیار ہم بر آمد و بید باغ شدہ گفت شعر فہمی عالم بالا معلوم شد  
 و همچنین این شعر و آغاز مثنوی کچھ بار سے نوشتہ بود ۵ اسے  
 از تک و پوسے تو ز آغاز بہ طوس نظر بلند پرواز بہ عرفی کہ شنید  
 گفت اگر من میگفتم چنان میگفتم ۵ عنقاسے نظر بلند پرواز  
 طوس را از بلند پروازی چہ علاقہ۔  
 شخصت و ہفتم خاد بن ربیع نعمانی میگوید کہ وقتی از اوقات  
 بیمن بودم یکے از دوستان نزدیک من آمد و گفت امروز کنیز کے

بہ نخاص آورده اند کہ بہ لطافت چہرہ و مباحث لہجہ او کسے را ندیدہ ام  
 در ہوس دیدار او برخواستم و بہ نخاص رفتہ و دیدم کہ در حجابے  
 نشستہ و نقابے بر روفرو ہستہ پیش او رفتہ و گفتم <sup>اسے</sup> اے ابنی انظر  
 اليك سبک نقاب برداشت و گفت <sup>کے</sup> فانظر الی آثار ہمار  
 اللہ ازین فصاحت گفتار و حلالت و دیدار او تحیر ماندم پرسیدم  
 کہ چہ نام داری گفت جنت گفتم الحمد لله الذی اصطلنا ذ اس  
 المقامتہ من فضله شکر خدا سے عزوجل کہ مارا بہ جنت رسانید  
 نسو من الجنة حیث نشاء جاے میگیریم از بہشت ہر جا کہ  
 خواہیم گفت بہدات لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون  
 اسے ہرگز نیابید نیکو کار سے را تا آنکہ خرچ کنید از آنچه  
 دوست میدارید۔  
 شخصت و ہشتم بزرگے شیخ عبد العزیز نام در زمان محمد اکبر شہ  
 چون شیخ بر پشت خطوط و صحایف و زوفا چیز عبد العزیز می اوست  
 از اتفاق ت بعد وفات بہین الفاذا ما یخرج جلس را یا فتند کہ از حرف  
 عادت آن شیخ توان گفت۔

سوره اخلاص سبک  
 قال اللہ الذی ترجمہ  
 بنام ابنی انظر  
 الی آثار ہمار  
 سوره ہود سبک  
 قال ابنی انظر  
 الی آثار ہمار  
 سوره ہود سبک  
 قال ابنی انظر  
 الی آثار ہمار  
 سوره ہود سبک  
 قال ابنی انظر  
 الی آثار ہمار  
 سوره ہود سبک  
 قال ابنی انظر  
 الی آثار ہمار

نوٹ

شصت و نهم در مجلس شاه محمود اورنگ آبادی قدس  
 سره سجاده نشین تکیه بابا شاه مسافر قدس سره شخصی تازه  
 وارد بود روزی شاه موصوف مخاطب به آزاد بلگرامی که از  
 حاضرین مجلس بود شده گفت نام ایشان باید پرسید گفتند  
 اسم شریف چیست گفت بعد بالدين خود و حاضرین خلی  
 بهش گفت در آمدند آخر چنان دریافت شد که واضع نام بوالدين  
 را که در سوره والتین واقع است چون ترکیب زبان عرب نمیدانست  
 از قبیل انتقل الدین و نصره الدین پنداشته مولود را اسمی ساخته  
 از نیجاست که از اسم پدری ایت است پدر پیدا میشود

به هفتادم گویند جوانی با یکی دختر که از جمله زنان عهد پیش  
 بخوبی و نیکوئی برگزیده بود عاشق داشت و طباع هر دو بموصلت  
 موافقت می نمود اما در طریق نکاح موصلت میان ایشان میر  
 نمی شد روزی جوان فرصت یافته صیبه خود را بر بود در خانه  
 مستحکم فرو بست اولیا و دختر را خبر شد در و بام آنخانه را فرو گرفتند  
 پدر میخواست که او را بپهرض بگوید از برون خانه این آیه بر خواند و گوا

بجمله شکر اسبیه  
 در حال التین ۱۲



تطیعوا امر المسرفین اسے انقیاد و نمانید فرمان از حد گذشتگان  
 را و خزا و از پدیشینید که ولا تطیعوا امر المسرفین جواب داد  
 کہ قضی الامر الذی فیہ تستفتیان امی فیصل کرده شد  
 کاریکہ دروے سوال میکنند پدرش حال بدالست دور  
 حال بازگشت۔

ہفتاد و یکم مولانا قاسم گاہی وقتیکہ این باعی در سلک  
 نظم کشید باعی ہر کسکہ ز اسرار خدا آگاہ است پد پیوستہ  
 میان بنگیانش راہ است پد از بنگ شود سترا نامحق ظاہر پد  
 چون ہر گرش بصورت الہ است پد شیخ عبدالنبی صد الصدو  
 اور انکفیر کرد و بادشاہ اکبر را بران داشت کہ اورا بہ تعزیر این  
 حاضر گردانیدند شیخ در مقام معارضہ شد مولانا قاسم بادشاہ  
 عرض کرد کہ حضرت شیخ را پرسیدہ شود کہ گاہی ازین پیشیدہ اند  
 یا نہ ہوا شیخ گفت کہ چہ میگوید شیخ گفت استغفر اللہ صورتش  
 رانیدہ ام چہ جاے چشیدن مولانا گفت حق بجانب شیخ است  
 اگر اندکے ازان تناول فرمایند و ستریکہ گفتہ ام منکشف نشود پد

۲  
 لہورہ دیوبند سید  
 دہ اسناد ۱۲

شیخ فرماید آنرا سزاوارم باد شاه را این سخن نهایت در مذاق افتاده و مولانا قاسم را با عزاز و اکرام رخصت فرموده بهفتاد و دو سوم بدلیج همدانی در ایام صیبه و عهد جوانی آنچنان در محافل و ملاطفه تازی و فارسی معروف و موصوف بود که در مجلس بزرگان فخرش واجب میدانستند و او در بیح حلوانی میگویی که روزگاری از حلوان پهلوان شهبانک آید و گفتند که او درین ساعت بکشت باشد چون و یکس رسیدیم بدلیج را دیدیم که می آید در مقدار سال دوازده و غلامی لطیف صورت همدرس خراطی کتاب دبر گرفته بر اثر اومی آید آواز دادم و گفتم عَلِيكَ عَيْنُ اللَّهِ بِرَفْعِ جَوَابِ عَلِيٍّ وَ لَمْ تَدْنِ عَيْنِيكَ كَقَوْلِيكَ وَ صَدْرُكُمْ فَاحْسِنُوا حَسْرَتِي كَمَنْ لَيْسَ غَلَامٌ وَ رَحَى تَسْتَهْمِي بَسِياسَتِي ادر من نگاه کرد و گفت وَ فِي اَنْفُسِكُمْ اَفْلا يُبْصِرُونَ و در گذشت من از جرات زبان چنان بیان او نیک متعجب ماندم

بهفتاد و سوم میرصدی طهرانی که یکی از شعرا نامی عهد شاهجهانی است نقل کنند که روزی نواب تقدس جناب جهان آرا بیگم بنت شاهجهان بود شاه به سیر باغی که در وسط شاهجهان

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

آباد ساختہ بودی آمد و میر در حجرہ از حجرہ ہا سے بیرون باغ کہ مردم کبریا  
 می گرفتند بسبب اہتمام سوار سے پنہان شد بیگم فیل سوارہ تشریف  
 می آورد ہر گاہ فیل سوار سے نزدیک آمد میر از خوف پشت بام حجرہ  
 خود سر بر آورد و این بیت خواند **س** برقع بر رخ افگندہ بردناز بسا  
 مانگت گل چختہ آید بد غش : بیگم ظاہر از بید ماغی فرمود این بیت  
 اور اکشان کشان خواجہ سرا یان آو دند فرمود چہ می خواستے باز  
 بچوان میر ہمان میت را مگر خواند تا آنکہ بیگم بہ باغ تشریف برد و فرمود  
 بچنزار رو پیہ این مغل ابد سید۔

ہفتاد و چہارم امیر سے مغنیہ راجخواست دہشی کہ معاشرت  
 مشغول بودند خواست کہ از معاشرت مباشرت پرواز و مغنیہ  
 را عذر یکہ مہر و زنان است پدید آمد گفت **عَصَمَ اللّٰہُ اَکْمِیو**  
**فَاَرَ التَّوْبِ** سے جوش زد تو را امیر جواب گفت ساوی  
**اِلٰی حَبِیْلِ یُعْصِنِ مِنَ الْمَاءِ** سے پناہ خواہم گرفت بسوی کوہی  
 کہ نگاہ دارد مرا از آب۔

ہفتاد و پنجم روز سے محبوبہ می چین لبت چین نورستہ

بکوارہ دونوں  
 سیکارہ تفریح  
 بیورہ بودی  
 ۱۲

کاشن خوبے زیبا نہال چمن محبوبی از خواب بیدار شد و چشمان تم  
 باز گیسور شک سنبل خود را در آینه می آرست اتفاقاً این مصرعه  
 بر زبانش رسید **زلف خم گشته بکوشیم سخن میگوید بهم**  
 حاضرین از فرمایش مصرعه ثانی بفرگشتند هیچ کیکی بی بمنزل نہ برد  
 مگر خادمانہ کہ پیش استاده بود دست بسته عرض کرد **و**  
 موبو حال پریشانی من میگوید۔

ہفتاد و ششم شمویل یہودی در ایام خلافت عمر رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہ در خواب دید کہ جمعے از ملائکہ بروے صلوات می دادند تعظیم  
 خواب از معبرے پرسید گفت زود باشد کہ در دین حق شو  
 و در شریعت مصطفی صلوات اللہ و سلامہ علیہ و آئی آن  
 یک ہفتہ بر نیاید کہ آن جہود مسلمان شد معبر را پرسیدند کہ تو بچہ  
 دینی کہ من مسلمان شوم گفت بدانکہ خدا تعالیٰ می فرماید **هُوَ**  
**الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَةُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى**  
**النُّوْرِ اِنَّ مِّنَ الْكٰفِرِ اِلَى الْاِيْمَانِ تَرْجُمَةٌ اَوْ سَمِئْتٌ**  
 می فرسند بر شما و دعا در حمت می کنند بر شما فرشتگان او تا بر آورد

سبب خواب  
 گفت

شمارا از ناریکی با بسوسے روشنی -

ہفتاد و ہفتم در تہای صلوة کہ در دست یاد باز عدوشس پنج آ  
یا چار صد اہل فن تاج راجت ہست پنچاچھ دریناب روزے غلام  
حجی الدین تلخص طوفان بخدمت جناب حافظ مولوی تاج الدین شتتا  
علیہ الرحمہ عرض کرد کہ عدوتانے صلوة پنج گرفتن مناسب است کہ  
صلوة ہم پنچگانہ است جناب موصوف لطیفہ خربلے ارشاد فرمود  
کہ اگر صلوة را بنوافل پنچو اشراق و چاشت وضی و تہجد وغیرہ زیادہ  
کنند بہ گناہ است -

ہفتاد و ہشتم سیف الدولہ جعفر زقار البعل حملہ فرستاد  
از دتے اہل حملہ بروے خروج کرد چنانکہ اورا خوف ہلاک بود و  
گوشہ خانہ مخفی و منزوی ماند و بہ سیف الدولہ نوشت آید اللہ  
اکامیران القوم ہستضعفونی وکادوا تقتلوننی فلا استیت  
الاعداء ولا تجعلنن مع القوم الظالمین باید دانست کہ  
سراز قمرمان بتافتند و با تلاف مال و فساد حال می شتافتند مرا  
بکام دشمنان مدار و در میان این قوم ستمکار مگذار چون قصہ سیف الدولہ

بصورتہ اعوانی بیاید  
قال العلماء ان جمیع ما یؤخذ  
ابن قوم شیخ محمد کفر  
بہذا دلیل بودند کہ بہ  
کسی شتتا در این شتاد  
من و دشمنان را  
دشمنان را یاد کردہ  
بسیار دشمنان را

رسیدی را جواب نوشت سنستد بر جسمم من حیث  
لا یعلمون ترجمه یک شیم ایشان را ما محل ملاک ازان راه ندانند  
مقتاد و نهم عرف شیرازی در قصیده ترجمه الشوق خود میگوید  
بکاوشش مژده از کوی تا نجف بروم : اگر به بند ملاکم کند در  
به تباری : شاید این بیت مقبول جناب شاه ولایت رضی اللہ  
عنه افتاد و بعنایت جایزه اعلی روح او را شاد و فرمود یعنی بر صابر  
اصفهانے در سنه سبع و عشرين و الف استخوان او را از لاهور  
به نجف اشرف رسانید ملا و نقی همدانے تا بیخ نقل استخوان  
او میگوید : یکانه گوهر دریاے معرفت عرفی : که آسمان  
پله پرورشش صدق آمد : چون عمر اول بر آمد ز کردش گریه  
شکست بر صف دل های پر شغف آمد : بگوش چرخ رسانید  
حرف جان سوزی : که عمر من ز تو در معرض تلف آمد : بکاوشش  
مژده از کوی تا نجف بروم : فلکن تیر دعای و بر مدف آمد : رقم زواجر  
پله تا بیخ رونقی کلکم : بکاوشش مژده از بند تا نجف آمد :  
هشتاد و منصور سبزواری و ابوبکر خوارزمی در صدر

سوره اعراف میگوید  
حال انکار ۱۲

فخرالدوله بسئله مناظره ميگردند و منظور و رفع الزامی ابو بکر را گفت اِنَّمَا  
 اَنْتَ مُقْتَدِرٌ اَسْءَلُكَ بِرَأْسِكَ اَنْ تَقْرَأَ عَلَيَّ اِنَّكَ تَقْرَأُ لِي وَتَقْرَأُ لِي وَتَقْرَأُ لِي وَتَقْرَأُ لِي  
 اِنَّمَا يَقْتَدِرُ الْكَذِبُ الْكَلْبُ الْيَوْمَنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَوْلِيكَ هُمْ  
 الْكَاذِبُونَ اَسْءَلُكَ بِرَأْسِكَ اَنْ تَقْرَأَ عَلَيَّ اِنَّكَ تَقْرَأُ لِي وَتَقْرَأُ لِي وَتَقْرَأُ لِي وَتَقْرَأُ لِي  
 ندارند بابت هاسه خدا ایشان اند و روح گویان فخرالدوله را الزان  
 سرعت جواب و جودت طبع او نیک عجب آمد۔

هشتاد و یکم نوبته در سلخ رمضان بعد ریت هلال این مہر  
 بر زبان بادشاہ گذشت ہلال عید براوج فلک ہویدا شد  
 چون معمول بادشاہ بود کہ سالم ماہ صیام تعظیماً از بادہ خواری اجتناب  
 میکرد و نور جهان بیگم فی البدیہہ این مہر ہر جو اند  
 میگذرہ گم شتہ بود پیدا شد۔

هشتاد و دوم روز یکمی از مستو سلطان نزدیک رئیس  
 ابوالمحسن درآمد دیدگانوش پیش نهادہ و غلامی مرغی بروی میگرفت  
 گفت السلام علیک ایہا شیخ الرئیس اِنَّ جُومًا لَکَ مِنْ فِی السَّارِ  
 وَمِنْ حَوْلِهَا اَسْءَلُكَ بِرَأْسِكَ اَنْ تَقْرَأَ عَلَيَّ اِنَّكَ تَقْرَأُ لِي وَتَقْرَأُ لِي وَتَقْرَأُ لِي وَتَقْرَأُ لِي

س  
 ۱۲  
 الفقیہ  
 ۱۲  
 ۱۲  
 ۱۲





هشتاد و پنج محمد ثنا و حشتمت تخلص که مرد شوخ طبع و نظر  
 مزاج بود روزی برین مصرع شیخ ناصر علی روبرو شیخ اعتراف  
 کرد **چیزیکه ندیدنی است آنهم بائیم** و گفت که چیز ندیدنی مخصوص  
 مخصوص و اندام نهانی زمان می باشد آنهم ظاهر اشما خواهند بود فقط  
 و این اعتراض ظریفانه است نه حکیمانه حالش اینکه وجود مطلق  
 بدون مظاہر رنگ سهود نمی گیرد اما انرا در خود می یابیم -  
**هشتاد و ششم** وقتی شمس المعانی به جرجان در کوشک  
 سفالین حوضی بنا فرموده بود چون تمام شد فضلا دولت  
 خویش را حاضر کرد و گفت چیزی بگوئید که لایق این حوض باشد  
 تا بر دیوارش نقش کنند بعضی نظم ارسال می کردند و قومی نثر انشا  
 میکردند و شمس المعانی را قولی از اقوال ایشان خوش نمی آمد تا  
 فرید ترک درآمد ایشان را در آن حیرت مابدید روسی به نقاشی  
 کرد و گفت **بیس بسم اللہ الرحمن الرحیم** **هَذَا الْمَغْتَلُّ**  
**بِأَكْرَدٍ وَ شَرَابِ شَمْسِ الْمَعَانِي** بفرمود تا وہی که چهار هزار دینار  
 انتفاع دارد بر فرزندان او وقف کردند -

سید  
 سید محمد علی سارانی  
 در عهد آن تخلص  
 بسیار است غسل  
 سرد بود و این تخلص  
 باشد ۱۱

بجورہ نور سیکھو  
واقع است

ہشتاد و ہفتم نظام نام شاعرے از معاصرین جناب  
شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی علیہ الرحمہ بود با حضرت صفی  
نداشت و در پیمو حضرت را کافر گفتمی بارے بسمع حضرت شیخ  
رسید حضرت بجوابش قطعہ موزون کردہ فرستاد **دوسرے** نظام  
پی نظام از کافر م گفت چراغ کذب انہو دروغی پسلمان گوئمش  
زیرا کہ بنوڈ جواب با دروغی پے دروغی پس جان اللہ اگر تجھ پاشد  
باین فصاحت و بلاغت با شد۔

ہشتاد و ہشتم امیر المومنین حسن بن علی علیہ السلام  
را عادت بود کہ زن بسیار خواستی و زود طلاق دادے  
گفتند اے سلالہ خاندان نبوت و امی شکوفہ چمن طہارت  
چرا چنین می کنے گفت من غنارا دوست میدارم پس نکاح  
می کنم کہ خدا یتعالے میگوید **وَ اَنْتُمْ كَايَا مِيْنَكُمْ وَالصَّالِحِيْنَ**  
**مِنْ عِبَادِ كُمْ اَيَا مَكُمْ اَنْ يَكُوْنُوْا فُقَرَاءُ يُعْنِيْهِمْ اللّٰهُ**  
**مِنْ فَضْلِهٖ وَاللّٰهُ وَاَسِعَ عَلَيْهِمْ تَرْجُمَةً بِنِكَاحٍ و مہیڈ زن**  
بے شوہر را از قوم خویش و شایستگیان را از بندگان خویش

اگر در ویش باشند تو نگر کن ایشان را خدا بی‌تعالی خود و خدا  
 بسیار دهنده و داناست و طلاق میدهم که خدا بی‌تعالی میفرماید  
 وَأَنْ يَتَفَرَّقَ اَيْغُنِ اللّٰهِ كَلَّا مِنْ سَعْتِهِ اِى اگر مردوزن از  
 یکدیگر جدا شوند کفایت کند خدا بی‌تعالی هر یک را از تو نگرى خود  
 پس من در حالت غمی اى طلبم -

سوره زینب پاره  
 واقع است ۱۲

هشتاد و نهم و هفتاد و نهم وقت پیش است از مولانا حافظ شیرس  
 الدین محمد فیض رحمہ اللہ علیہ در رسالہ قافیہ می شد این عبارت  
 در سبق آمد که عیوب ملقبه غیر مشهوره چند است یکی آنکه رو  
 یک جا ساکن و یک جا متحرک و این را غلو گویند و شعر جناب حافظ  
 شیراز علیہ الرحمہ در نظیر نوشته بود **و** صلاح کار کجا و من  
 خراب کجا: بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا: محمد و محمد وجه الدین  
 علی خان مرحوم شخلص به معنی که یکی از تلامذه آنحضرت اند و روان صحبت  
 حاضر بود و عیوب شدن شعر حافظ علیہ الرحمہ ناگوار خاطرشان  
 گشته بعد تامل عرض کردند که اگر اشارت بر عیب قافیہ کرده ننند  
 جائز است فرمودند آن عیب هنرمی شود پس عرض کردند که

می تواند آن اشارت بر دو نوع باشد یکی جلی چنانکه این شعر  
 برد از معرفت های پر از ریوژه سر را مکن اسے شیخ  
 کا ریوژه غلط کردم درین صورت که گفتم: بزندان نگار خوش رسیدی  
 دوم خفی چنانکه در شعر خراب حافظ است معنیش چنان توان  
 کرد یعنی من خراب باده عشقم صلاح کار با من نسبت نذار و بسین در باب  
 تفاوت و بعدت راه صلاح کار و من خراب از نوشتن عبارت  
 کجاست تا کجا که در آن حرف را بجای ساکن متحرک کرده ام این  
 دلیل ظاهر است بر عدم صلاح کار من حضرت فیض رحمتہ اللہ علیہ  
 نهایت پسندیدند و فرمودند که شعر حافظ را از عیب بپنہ آورده  
 روح پاکش همیشه حافظ تو باد۔

سبزه اعزاز  
 سبزه واقع است  
 سبزه انصاف  
 سبزه واقع است

نور و م شیخ ابوالقاسم صوفی ندیم عضد الدولہ شبہ دزیر  
 عرفہ عبد الملک بن الحسن میگدشت آواز داد و انا من اهل  
 القبری ان یارتہم باسنا بیانا و ہم نامون یعنی نمی شنیدند  
 کہ عذاب خدا تمعالے در آید و ایشان انخفتہ یا بد عبد الملک بن  
 کہ آواز ابوالقاسم صوفی است بر فور جواب داد و ما کان اللہ

لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فَتِيهِمْ يَعْنِي خدایتعالی عذاب نکند قومی را  
که تو در میان باشی -

نور و ویکم چند ربهان برین در سلک ملازمان شاهزاده محمد  
داراشکو بن شاه جهان بادشاه بعد از منشی گری انتظام داشت  
روز سه شنبه زاده در غسل خانه که حج مستعدان و دیگران بود برین  
را بلازمت بادشاه برده بعرض رسانید که طرفه شعر از چند برین  
سرزده است اگر حکم شود بعرض رساند و ازین شاهزاده را اظهار  
استعداد و ترقی او ملحوظ بود بادشاه فرمود از گفته خود شعر بکیه پسند  
شاهزاده افتاده است بخوان این بیت بخواند **مرادلی است**  
بکفر آشنا که چندین بار به کعبه بروم و بازش برین آوردم پادشاه  
متشرع بر پشت افضل خان وزیر که حاضر بود پیش آمده عرض کرد که  
سعدی علیه الرحمی فرماید **خر عیسی کرش بکه برند چون بریاه**  
هنوز خریاشد ازین برچین داراشکوه آنا خجالت و بروی  
بادشاه عالمگیر رنگ بشاشت هویدا شد -

نور و ووم بادشاهی را عرض کردند که فلان در حق تو چنین سخن

گفتہ است فرمود تا اورا حاکم گردند چون پیش بادشاہ در آند زبانا  
 بچیت کشاد بادشاہ گفت اے مرد ترا سوز حجت میرسد گفت  
 یَوْمَ یَا بَنی کُلِّ نَفْسٍ مَّجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتَوَّی کُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ  
 فرود اہر تنے بجدای غو و جل زبان بعدل برکت یداین فلان فعل حیا  
 کردم و این فلان چرا گفتم چون با خدا ایستای سخن تو ان گفت با تو  
 در تہیب دعدر سخن نمی توان گفت بادشاہ گفت بلی وضع عنہ  
 ازوے در گذشت۔

بسم اللہ  
 بسورہ نعل  
 ربنا محمد بن عبدالمطلب  
 نبیہ علیہ السلام  
 صلوات اللہ علیہ  
 وعلیٰ آلہ الطیبین  
 الطہارین  
 وعلیٰ اصحابہ  
 اجمعین  
 آمین  
 خود تمام دادہ شود  
 شخص را خبر کسے  
 آنچه کردہ است ۱۲

نود و سوم گویند کہ بادشاہ جہانگیر نور الدین محمد باوجود سرت  
 مدام شعر خوب می فهمید چنانچہ روزے شاعر کے قصیدہ در حش  
 گفتہ آو و اہمین کہ مصرعہ اول مطلع بر خواند **اے تاج دوست**  
 بر سرت از ابتدا تا انتہا بنام فرمود عرض خواندہ عرض کرد شاہ  
 بخواندہ ام فرمود رستی شاعر بخورد در ماند کہ ایا چہ خطا واقع شد بادشا  
 پیشتر طلبیدہ فرمود کہ این مصرعہ را تقطیع کن شاعر خاموش ماند  
 بادشاہ فرمود **اے تاج دوست** تفعل لیت بر سرت مستعمل  
 از ابتدا استفعل تا انتہا استفعل پس در تقطیع معنی دیگر پیدا شد

یعنی است بر سرت و این قباحت عظیم دارد که در مدح بود صاحب  
سخن را باید که از جمیع فنون شعر خبر داشته باشد و آنکه جامع جمیع فنون  
و علوم باشد است عراست

در ده طاقان بسیار  
نه بر آینه نزدیک  
ست عاقبت

نود و چهارم در ایام ابوحنیفه علیه الرحمه یکی از خلفا ملک الموت  
را علیه السلام بخواب دید و از وی پرسید که عمر من چند مانده  
است ملک الموت علیه السلام بیسج انگشت خود اشاره کرد از  
حول این اشاره از خواب برآمد و فرمود تا معبران را جمع کردند و تعبیر  
این خواب از ایشان پرسید هر کسی بقدر روح خویش سخنی میگفت  
و تعبیری کرد یکی میگفت پنجاه سال یکی میگفت پنجاه روز یکی  
میگفت پنجاه روز به نزدیک حضرت ابوحنیفه کس فرستاد و از وی  
سوال کرد امام علیه الرحمه گفت مراد ملک الموت بیسج انگشت  
بیسج عالم است که خدا عزوجل بکس نداده است چنانچه می فرماید  
إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ يُعَلِّمُ السَّاعَةَ مَا آخِرَ آيَةٍ مِنْ عِلْمِهِ لَنْ نَبْهتَهُ  
أَنَّ كُنْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَزَاءُ خَيْرٍ أَسْمَى نَعْمَ الْعَزَّوَجَلَّ كَسْ نَدَانْدُ نَبْتِئَلُ  
بِالْغَيْبِ وَأَكْسْ نَدَانْدُ كَمْ بَرُونَ وَوَدَّ أَنْ يَكْمَ زُنْ بِيَايِدُ وَنَعْلِمُ مَسَانِي

الا حاتم وکس نداند که در رحم مادران پسر است یا دختر و ما  
 تدری فی نفس ما ذاکتکب و عذاً او بیچکس نداند که فردا چه  
 پیش آید و مانند برائی نفس با منی امراض مموت و بیچکس  
 نداند که مرگ او بکدام زمین است و در کدام زمین خواهد مرد این پنج  
 علم است که خداستعالی علم خلایق از او را که آن نادان آفریده است  
 ان الله علیهم خبیر سر آینه خدا و انا خبردار است و در تنزیل عزیز  
 خویش بخود اضافت کرده است خلیفه چون از حضرت ابوحنیفه  
 برهان این آیه پشید شاوگشت و براسه آنحضرت شریفی  
 گذرانید چنانکه لایق بود۔

نو و پنجم شب در محفل شعر و مذاکره این دآن بزرگان شیخ علی  
 حزین رسید و فقره موزون شده مصرح گردید از شب چقدر  
 رسیده باشد فی البیبه شاگردی که حاضر بود عرض کرد  
 بگر رسیده باشد و چه مصرعه شد که بر مصرعه قامت خوبان تفوق بست  
 نو و ششم مردی در خواب دید که ستوری بادی سخن گفتی  
 نزدیک ابن سیرین شد رحمة الله علیه و از وی سوال کرد گفت تو



سورہ نعلین  
۱۱

گن کہ وفات تو نزدیک رسید مرد گفت بچه دلیل گفت بدان دلیل که  
 حق تعالی میگوید وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً  
 مِنْ اَكْبَادِهِمْ تُكَلِّمُهُمْ اِنَّ النَّاسَ كَانُوْا اٰیَاتٍ لِّكُلِّ قَوْمٍ  
 یعنی چون قیامت نزدیک آید و مردمان را وفات خواهد بود سوره  
 بیرون آید و زبان فصیح با مردمان سخن گوید۔

نور و مهفتم فردوس است فضل و کمال وی ظاهر  
 اگر کسی را همچو شاهنامه نظم باشد چه حاجت به دیگران میگویند که  
 بدیهانیت مشغول بود و وقت بر او تعدی رفت بقصد داد و  
 بغزنین نهاد که تخت گاه سلطان محمود بود چون بدینجا رسید غریبان  
 آن میگذاشت دید که کس نشسته اند و معاشرت تمام اشتغال دارند  
 دانست که از ملازمان سلطان اند با خود گفت پیش ایشان روم دواز  
 ایشان کیفیت حال معلوم کنم چون بایشان رسید از وی متحش  
 شدند و گفتند این مرد اجنبی عیش ما را منقص خواهد کرد و بیچ به از آن نیست  
 که چون بیاید بگوئیم که ما شاهان بادشاه ایم و باخیر شعرا صحبت نداریم و  
 مصرعه بگوئیم که رباعی نداشته باشد پس بگوئیم هر که مصرع رباع بگوید با

صحبت بداریم و گرنه مالله معذور دارچون فردوسه بایشان رسید  
 آنچه مقرر کرده بودند با و سه گفتند گفت آن مصرعه که گفته آید بخوانید  
 حضرت گفت **۵** چون حاضر تو ماه نباشد روشن عسجدی  
 گفت **۵** مانند خست گل نبود در گلشن: فرخی گفت **۵** نیت  
 همی گذر کند در جوش: فردوسه گفت **۵** مانند سنان گوی  
 در جنگ لشن: ایشان ازین سخن متعجب شدند و پرسیدند قصه گوی  
 و پیشن چگونه بوده است فردوسه آنرا شروعاً باز گفت بعد از آن چون  
 مجلس سلطان اتفاق آمدن افتاد مقبول نظر سلطان شد سلطان میرا  
 گفت مجلس ما را فردوسه ساختی بدان سبب تخلص خود فردوسه  
 کرد چون چندگاه برآمد نظم شاهنامه مامور شد هزار بیت گفت پیش  
 سلطان آورد سلطان هزار دینار سرخ انعام داد پس در مدت  
 سی سال شاهنامه تمام ساخت پیش سلطان آورد و بدستور آنچه  
 پیشتر واقع شده بود در مقابله بی بی یک دینار سرخ توقع میداشت  
 خواجہ حسن بهمیند می وزیر عرض کرد که بیکه شاه ضعیف شصت هزار  
 دینار سرخ دادن دوران مصلحت است فردوسه برنجی شصت هزار

دینار سفید که دادند باز داد و اشعار پوچشاه نوشته حواله دلنک که بعد  
 از ایاز غلام مقبول شاه بود کرده چنان راه وطن خود گرفت که بتلاش هم  
 نیافتند از آنجمله است **۵** اگر شاه را شاه بودی پدر پسر بر تمام  
 مرا تاج زر بده اگر مادر شاه بانوسه بدی به مرا سیم و زرتا نرا نو بدی به  
 ز ناپاک او هندی اسید که رنگی پشتن نگر و سفید پسر ستار زاده  
 نیاید بکار به اگر چه بود زاده شهریار پکنیک نراید بغیر از غلام به پدر گمیر  
 بود یا امام به و در سخن این شعر اکثر استاده توسن فکر جهانده اند اما پی  
 بمنزل تحقیق نه برده اند **۶** کف شاه محمود عالی تبار به نه اندر  
 نه است سه اندر چهار به و بعد از چند گاه خواججه سن میهنی و شکار  
 گاه بی چند از شاهنامه بتقریبی که واقع شده بود خواند سلطانرا  
 بسیار خوش آمد پرسید که این شعر کیست گفت از فردوسی است  
 سلطان از آن کرده خود پشیمان و بر خواججه سن عتاب کرد و گفت  
 همرا سو اسه ابد کردی و فرمان داد که شهرت هزار دینار سنج با خلعت  
 هاسه خاکیس نامزد فردوسی کرده بطوس بر دندگویند چون عطیه  
 سلطانی از یک دروازه بطوس در آورند تا بوقت فردوسی از

در وازہ دیگر طوس بر آوردند ازو سے یک دختر وارث مانده بود  
 برو سے عرض کردند او سمته داشت که برو کرد و گفت من چه کنم  
 فردوس سے میخواست جسمی بر وجه طوس بندد اگر توفیق داشته  
 باشند عمل نمایند۔

نمود و شتم دزدے بطبع تو اسے بہ کلیہ بے نوا می در آمد جس  
 سبوجہ کلی و پارہ کلیمی کہ فقیر بر جو چیدہ بود نیافت با خود گفت  
 مَا كَايْدُكَ كَلَهْ كَلَهْ كَلَهْ كَلَهْ اَنْ سبوجہ را برداشت  
 و بیرون شد۔

نمود و نهم یکے از شیخ زاده ہائے شہر کہ دعویٰ شاعری میکرد  
 چنانچہ این غزل مولوی جامی علیہ الرحمہ را جواب گفتہ شیش مولو  
 آورد **س** کہ در جان فگار و چشم بیمارم توئی پھر کہ آید در نظر  
 از دور پندارم توئی پدوبرین مطلع مولو سے اعتراض آورد کہ شما  
 گفتہ اند **س** ہر کہ آید در نظر از دور پندارم توئی پد مولانا اگر  
 خرمی باشد مولوی گفت پندارم توئی۔

صدم در نفحات الانس مذکور است کہ چو این مطلع شیخ کمان  
 چند

چشم گرایین است و ابرو این و ناز و غمزه این شی ابو دل عای  
 زید و تقوی الفراق اے عقل و دین بکوش مولانا محمد شیرین  
 رسید گفت شیخ باین بزرگے چرا چنین شعر کہ جز منی مجازے دیگر  
 ندارد گفته باشد شیخ بہ شنید و روزے مغربے را دعوت نمود  
 خود بطبخ طعام قیام فرمود و در آن هنگام شیخ آن مطلع بخواند و فرمود کہ  
 چشم عین است پس می شاید کہ بدان اشارت از عین ندیم کہ ذات  
 است تعبیر کند و ابرو حاجب است میتواند بود کہ آن را اشارت  
 بصفات کہ حجاب ذات است در آرد مولانا مغربے تو اضیع نمود  
 والضاف داد۔

صد و یکم فاضلے روزے در بازار بغداد بردگان میوه فروشے  
 میگذشت مرغان مسمن دید از ان دکان در آویخته و طبق مای سبب  
 اصفهانی و سبب مای انجیر و انار نهاده وز نے با جمال وزینت تمام  
 بر جاگاہ خود نشسته شاعر فاضل از روضے تعجب زبان بو صافے  
 بر کشاد گفت و فاکهة مما یحترقون و لحم طیر مما یشھون  
 و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون آن زن رومی باو کرد

بمورد و افسوس  
 حال فاضل و زوجه در آن روز  
 رفت کشید بیرون  
 از آن مجلس که باقی  
 کنند و بالآثار آن  
 از آن مجلس که یسند  
 کنند و آن آثار است  
 دوران کشاد در آن

مورید بویست  
 کرده شده

گفت جزء بما كانوا يعملون این جز آن است که بخردند سزا  
 است که بنکرد -

**صد و دوم** نقل است که یکی از منصبداران عرضی پیشگاه  
 بادشاه عالم گیر گذرانید که امید دارم که تمام موضع کلوره در جاگیرین  
 تجزیه شود بادشاه این بیت دستخط کرد **د** کاف که بر کلوره  
 است آن کاف را کنید: باقی سرائچه ماند این شیخ را سید: چون  
 فرود بدقر رسید مقصدیان استنزا کردند چون کاف را از کلوره  
 کنند نام عضو تناسل باقی ماند بزبانندی شیخ خفیف شد آخر  
 مقصدی گفت که غرض بادشاه این است بستی هزار دام  
 از آن موضع کم کنند و باقی جاگیر شیخ دهند بچنان کردند -

**صد و سوم** شخصی پیش عالمی حاضر شده التماس کن  
 من قرآن شریف بحال صحت خوانده ام و یاد دارم اما درین  
 سوره اذا جاء نصر الله والفتح ویرایت الناس لفظ بار  
 بجای حطنی بیای موحده بقاوت غشک و بیای موحده  
 بیای موحده بوده است یا تاس بتای قرئت هنوز صحت  
 حاصل نشد عالم صورتش دید جواب داد که مرا هم درین لفظ نامل

سجده دادا قلم سبزه  
 کتب و کتب  
 کتب و کتب

است صحت کامل نیست -

صد و چهارم رحلت خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی  
 در عہد شاہ منصور بن شاہ مظفر واقع شدہ و خاک مصدے  
 تاریخ است آوردہ اند کہ چون خواجہ بجمال بے تعینی و رند شیرازی  
 می نرسید مشایخ وقت بعد از رحلت فرماے وی بہ نماز جنازہ  
 تن در نمی اوند و آخر الامر قرار بر آن گرفت کہ اشعارش را کہ اکثر  
 بر خذف ریزہ ہا و کاغذ پارہ ہا نوشتہ جا بجای انداخت جمع نمود  
 در سیوی اندازند و کودکی معصوم یکے از انہا بیرون آورد و بر طبق  
 مصنون آن عمل نمایند چون بدین وتیرہ عمل نمودند کاغذیکہ این بیت  
 در آن مرقوم بود بر آمد **۵** قدم دریغ مدار از جنازہ حافظ: اگر  
 چہ غرق گناہ است می رود بہشت بہ مشایخ وقت مشاہدہ  
 این بیت نماز جنازہ گزارند و در کفین و تدفین شریک شدند  
**صد و پنجم** قول ظریفی است در بیان عمر شہداء بنت  
 عشر سنین لعلۃ اللہ عبین و بنت العشرین جنۃ الدخلین  
 و بنت الثلاثین بین المشک و التبعین و بنت الاربعمین

ام البنات والبنین و بنت الخمسین ہی ثقبان مبین  
 و بنت الستین عجوز فی العابریں و بنت السبعین نرج  
 بالسکین و بنت الثمانین تحرق بالسر حین و بنت التسعین  
 علیہا العنة الله والملائکته والناس اجمعین -

**صد و ششم** روزے از زبان ناصر علی بے سآختہ  
 این مصرعہ سرزد و مصرع دیگر ہم نمی رسید و ہمین فکر و تلاش  
 نشسته بود کہ شاگردے حاضر و مستدرک گردید استاد  
 گفت مصرعہ گفتہ ام از مطلع کردن میخواہم و بفکر نمی آید  
 آن پری در پردہ شد محو تمام شایم ہنوزہ فی البدیہ ہر زبان  
 شاگرد رسید عرض کرد **د** رفتہ ام از خویش تن چندانکہ می آیم  
 ہنوزہ استاد آفرین پا کرد و سر و چشم بوسید -

**صد و ہفتم** شخصہ آزاد و روسوئی کہ خانہ خدا و مقام  
 عبادت و آداب است با یکے از خویش متکلب با شرمینج  
 بود اتفاقاً عابدے خدا ترس بہ نماز با مداد رسید و او را  
 درین حالت دیدہ بہ پند و نصیحت متوجہ شد او ہمہ ارشادش





الذی کذب و قوی و آتش نسوزد مگر آنیکہ بر من دروغ گفته  
باشند و از من بدیگرے رفتہ باشند و اطفال شرکان بیچ ازین  
و نکرده باشند لاجرم بہشتی باشند۔

صد و ہجتم زمانے نعمت خان عالی بدر بار بادشاہ  
نشستہ بودیکے از حاضر باشان براہ طراقت خان معزالیہ  
را پس پشت خود گذارشتہ بمقابلہ شاہ نشست خان عالی  
فی الحال از انجا برخواست و پس پشت شاہ رو بجانب کرد  
نشست حاضر باش بارگاہ مخاطب خان عالی شدہ  
و جبہ این نشست و برخاست پرسید خان موصوف بدیہہ این  
رباعے موزون کردہ برخواندہ باعنی عالی ز نعمت اشک  
نہ ریز و چہ کند و نہ بچو تو شوخی مگر ز و چہ کند بہ رو بجانب دیگر و کفل  
جانب ما بہ الضاف بکن کہ برنجیز و چہ کند بہ لطف برنجیز و درین  
سوق پوشیدہ نیست۔

صد و یازدہم وقتے ہارون الرشید را خبر دادند کہ فلان  
بازارگان کنیز کے دارد کہ مادر ایام بحسن صورت و لطف بہت

او دیگرے نزا دسند کہ خود لر بایش با جہر آسمان و قد جان بجز  
 با سر و بوستان برابری و ہم سری کند امارتق معاملہ اش و  
 از دست او برودہ است غیرتے در باطن ہارون ارشید کار کرد  
 کہ چنین کنیزک در بغداد است چرا باید کہ از خدمت ما باز ماند و دست  
 روزگار اورا بدیگرے سپار و در وقت کسی را نزدش فرستاد  
 کہ می شنوم کنیزکے شایستہ داری باید کہ اورا نزدیک ما آرسے  
 سوداگر چون پیام خلیفہ شنید از رخ بر خود بچید و بالب خشک  
 دیدہ تر بخانہ دید کنیزک خواجہ را بان حال دید و گفت چہ بودہ است  
 خواجہ قصہ باز گفت کنیزک گفت بقول مشہور اگر یار اہل است  
 کار سہل است مرا نزدیک او بفرست چنان سازم کہ دل  
 تو ازین غم پیروزم چون کنیزک کہ پیش ہارون ارشید رسید  
 ہارون را حسن و طلعت او خوش آمد و گفت شنیدہ ام کہ  
 چون مشہ باز او از تو در پرواز آید مرغ جان و دل استمان را  
 بر باید کنیزک گفت <sup>ربط</sup> نیریدنی الخلق ما لئسنا ہارون گفت  
 اے کنیزک جواب کلام من از قرآن میداری مگر از معاسنہ

سورہ فاطر  
 سہارکے دس  
 بیست و چوبیس  
 سیکید در آدین  
 برہ و نوبہ ۱۲



حسن و جمال شهره آفاق با عبیدہ مشاعره و مناظره ماکرودی  
 چون خواجہ الدین وزیر شاہ ابوالاسحاق جہان خاتون را با عقد  
 در آورد عبیدہ قطعہ خواجہ فرستاد **۵** وزیر جہان فحشہ  
 بی وفاست پتر ازین چنین قحجہ تنگ نیست پبر کس فراخی گری  
 را بخوان پخدا می جہان ترا جہان تنگ نیست -  
 صد و سی و نهم در عهد ہارون رشید کی را کہ دعوی نبوت  
 میکرد بگرفتند و ہر چند میگفتند از دعوی برمی گشت تا اورا از چوچ  
 کشیدند بناہ و آمد چون الم خرم چوب بدور رسید فریاد برآورد  
 فرزندان ہارون او پیش صفت زوہ بودند عباس در آن  
 وقت بہشت سالہ بود چون تو او را فریاد و فغان بگوشش رسید  
 گفت **فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ الْوَالِدُ الْعَظِيمُ مِنَ الرَّسُولِ** ہارون چون  
 از عباس این سخن شنید رویش از شادی برافروخت و گفت  
**حَقَّ الْقَوْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَدْكَادَنَا وَاكْبَادَنَا** بعد از ان از فرزند  
 دیگر دوست تر داشتی و یک ساعت از پیش خود  
 دور نگذاشتی -

سورہ احقاف  
 سبائہ ترجمہ  
 مبرک کن چنانکہ مبرک  
 بودند خداوندان  
 بہت عالی از  
 پیغمبران ۱۲

صد و چہار و ہم گویند زمانے در محفل سلطان مشاؤون  
 سلمان سادہ در ویشی حاضر گشت سلمان پر سپید  
 کسی عرض کرد فقیر باغمانے گلستان سخن می کند و نخل بند  
 چمنستان این فن سلمان با سماع این سخن امتحاناً مصرعہ فرود  
 نموده برخواند **۵** دجلہ را امسال رفتارے عجب ستانہ  
 است پانک کہ خواجہ ناصر الدین بخارے بود فی البدیہہ بر  
 زبان آورد **۶** پائے در زنجیر و کفت بر لب مگردیوانہ آت  
 سلمان بر خاست و کوشش بوسید و بہ پہلو ب خود جا  
 داد و بہ لطف طبعش آفرین خواند و بخانہ خود بردہ بشرایط عقیبات  
 و جہاندارے قیام نمود۔

صد و پانز و ہم از اعلیٰ ترین معجزات بنوی قرآن مجید است  
 کہ فصوحائے کفار عرب با وجود آنقدر بلاغت کہ عدیل خودند آشتند  
 در مقابلہ یک آیتہ ازلان قاصر ماندند آنحضرت صلعم بر بلا ارسناد  
 فرمود **۱** فَاتُوا السُّورَةَ مِنْ مِثْلِهِ **۲** وَأَوْعُوا شَهَادَاتِكُمْ مِنْ  
 دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مگر برابر سورۃ انا اعطناک کہ گوید

سیدہ فاطمہ  
 اولیٰ تمجیدیں کیا ہو  
 یک سورہ مانتان  
 پنجاب بندہ گلزاران  
 خود را بنظر اکر  
 استبدار است  
 ۱۲

تیرین سوره ہاست یک آیت ہم گفتن نتوانستند تا جو یک  
 نور ہایت بر طرف سینہ او پرتوا فگند تخت این سہ آیتہ  
 سوره کہ بقابلہ سہ مصرعہ موزون است اِنَا اَعْطَاكَ  
 الْكُوْنُ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَالْحَمْدُ اِنَّمَا سَانَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ  
 این مصرعہ چہارم موزون کرد و نوشت وَاللّٰهُ مَا هَذَا ا  
 قَوْلُ الْبَشَرِ -

یاقہ بر این اصطلاح  
 نہاد کہ بی تاثر و آزار  
 بر حسب دروگانہ خود  
 و شکر خداوند  
 و حسن توکل است  
 (م) بیدہ ۱۱

صد و شاتر دہم ملا عفی شیرازی چون بہ بند و ستان  
 رسیدہ بوساطت حکیم ابو الفح گیا نے در بار گاہ اکبر سے  
 بار یافت و شمول عواطف خاص سلطانی کشت بارنا  
 ابو الفضل و فیضی را الزام می داد آن ہر دو کہ بدمب تشیعہ  
 بودند روز سے بار ادا نہیکہ در نظر شاہ اور اخیف سازند  
 ابو الفضل از و پرسید کہ در مذہب شما زاغ حلال است  
 یا حرام عرضے جواب نہداد بعد از لحظہ فیضی پرسید کہ در مذہب  
 شما خوک ہم حلال است یا حرام باز تغافل کرد درین حال بادشاہ  
 متوجہ شدہ فرمود چہ می پرسند عرض کرد جواب این بدیہی

است همه کس میدانند که بر دو گم می خورد یعنی زناغ و خوک اشما  
 به صنعت و ایهام اینکه آن بر دو برادر باو شاه بخندید -  
 صد و هفتادم اسحاق موصلی و شفیق جدانی را در راه و شوق  
 مهاجرت افتاد و آنچه در سفر حاصل کرده بودند در وان پیروند  
 چون خبر به بغداد رسید مارون شنید اصمعه را پسر شنید که  
 اسحاق و شفیق چه دارے گفت حیل بکنهم و بکن ما  
 یشتھون اے جدانی انگند ه شد میان ایشان و  
 میان آنچه می خواستند مارون را این استعارت او  
 خوش آمد -

صد و هجدهم گویند سماء مہری زن خواجہ عبد الغیر حکیم  
 کہ بحسن و جمال و فضل و کمال در زمره انماث نادره روزگار بود  
 روزے در ملازمت گوهر شاه بیگم شسته بود و حکیم از دور  
 پیدا شد بیگم کس با استقبال او فرستاد و با حضار او  
 استجال میفرمود و او جهت کبر سنی و بسط خاطر بیگم  
 عصا زمان می آمد و در قدم برداشتن سعی میکرد و درین حال

سید زکیا  
 سید زکیا  
 سید زکیا



بیگم به مهری خطاب کرد که بدید چه پیرے انشا کن چون مجلس رسید  
 مهری این منظم عرض کرد **د** مرا با تو سر باری نمائده است  
 دل کم مهر وفاداری نمائده است ترا از ضعف پیری طاقت  
 روزی چنانکه پاسه برداری نمائده است

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

صد و نوزدهم گویند وقتے ابوالعینا شاعر از سمران وارد  
 اصفهان شد اتفاقاً آنروز که در شهر رفت جماعتی کو دکان  
 دید که بر در شهر سنگ بازی می کردند سنگی بر سر ابوالعینا  
 و سرش شکست آشنای داشت طلبش کرد نیافت رنجور  
 شد و همیشه گرسنه ماند هیچکس خبرش نگرفت روز دیگر  
 برخاست و نزدیک مہلب وزیر شهر رفت وزیر از او  
 پرسید که آئی یوم دخلت البیکه کدام روز و شهر آمدی  
 گفت فی یوم محسن منتم گفت در کدام ساعت گفت  
 فی ساعة العسرة اے در ساعت دشوار گفت این  
 نزلت کجا فرو آمدی گفت بجواد غیر ذی دناج مہلب بخندید  
 و بغرود تا سراے برایش معین کردند و همه برگ و نوا

۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

جیسا آوردند۔

صد و ہجتم روزے و مجلس سلطان وقت از سراج  
الدین قمری کہ از شعر حکیم ماورالنہراست باسلطان سادجے  
مناظرہ افتاد میر مجلیس حکم کرد کہ ہر دو برین مصرعہ مشہور  
اے باد صبا این ہمہ آوردہ تست : طبع آزمائی کنند و ہر یک  
یک رباعی گوید تا جودت طبع ظاہر گرد و اول سلیمان سادجے  
این رباعی گفت رباعی امی آب روان سرد و ہر آوردہ  
تست : پوخی درون غنچہ خون خوردہ تست : گل سرخوش لاله  
ست ز گس نمور : امی باد صبا این ہمہ آوردہ تست : بعد از آن  
سراج الدین قمری گفت رباعی امی ابر بہا رخا پروردہ تست : وی شرح آن  
چہن آوردہ تست : امی غنچہ عروس بلغ پروردہ تست : امی باد صبا  
این ہمہ آوردہ تست حاضران ہر دو رباعی را پسند کردند و میر  
مجلس ہر دو عزیز صلہ نیکو بخشید۔

صد و ہجتم و یکم شاعرے از مدوح خود رنجیدہ این مہر  
نوشت بردش چہ پانیدہ لَقَدْ ضَاعَ شِعْرِي عَلَىٰ بَابِكُمْ

تبت است کتاب  
بوسطن ۱۲  
ملا بسوره افرون  
سینه در ادان ترم  
خوبیدین شایسته  
از عهد گذشته ۱۲  
ملا بسوره کعبه  
سینه در ادان ترم  
تبت است کتاب  
بوسطن ۱۲  
ملا بسوره افرون  
سینه در ادان ترم  
خوبیدین شایسته  
از عهد گذشته ۱۲  
ملا بسوره کعبه  
سینه در ادان ترم  
تبت است کتاب  
بوسطن ۱۲  
ملا بسوره افرون  
سینه در ادان ترم  
خوبیدین شایسته  
از عهد گذشته ۱۲  
ملا بسوره کعبه  
سینه در ادان ترم

چون به سمعش رسید و کتبه دید او را طلبید و استفسار کرد و شاعر  
جواب داد و افعی این مصرعه از قصیده من بوده است لکن چه کنم  
اگر کتاب الماعلط کند جرم بروست من بده تو گفته بودم  
لَقَدْ ضَارَّ شِعْرِي عَلَىٰ بَابِكُمْ اَمِيرِ بِنْدِ اَقْتِ طَعَشِ اَفْرِيْنِ كَفْتِ  
و مورد رعایت ساخت -

صد و نوبت و دوم یک از عالمی پرسید حق سبحانه تعالی  
میفرماید و کَلَّا مَرَّطٌ و کَلَّا يَأْتِيَنَّكَ اِيَّاكَ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ  
در قرآن مجید ذکر علم طب و علم کیمیا و علم هیئت و غیره کجا است که  
مضمون این آیه بدان مطابق باشد طافی الفور بدفع اعراض  
جواب داد در جامعیت کلام الهی هرگز نشانه شبه نیست این  
آیه یعنی کَلُوا وَ شَرَبُوا وَ كَلَّا تَشْرَفُوا اِلا تَشْكُ حَاصِلٌ وَ نَتِجَةٌ  
علم طب است و در آیه اِنَّهُ قَالَ اَتَوْنِي اَرْضِغْ عَلَيْكُمْ فِطْرًا  
بیان علم کیمیا است و این آیه وَ السَّمَاءُ ذَاتِ الرَّجْعِ خَبْرٌ اَعْلَمُ  
هیئت میدهد و من میگویم که درین زمانه ایجاد سفینه و خانه  
یا دازین آیه میدهد وَ اَلْحَمِيلُ وَ اَلْبُقَالُ وَ اَلْحَمِيرُ لَتُرَكَّبُوها وَ

این اولین کتاب است  
سینه در ادان ترم  
بوسطن ۱۲  
ملا بسوره افرون  
سینه در ادان ترم  
خوبیدین شایسته  
از عهد گذشته ۱۲  
ملا بسوره کعبه  
سینه در ادان ترم  
تبت است کتاب  
بوسطن ۱۲  
ملا بسوره افرون  
سینه در ادان ترم  
خوبیدین شایسته  
از عهد گذشته ۱۲  
ملا بسوره کعبه  
سینه در ادان ترم

وَنَزِيْنَةٌ وَيَخْلُقُ مَا لَا تَحْكُمُونَ جَل شَانَهُ  
عظیم برمانہ۔

صد و بیست و سوم فقیر اللہ لاہور کے کہ تخلص آفرین  
میکر و برین مصرعہ قدیم ۱۱ سرنوشت باچنین افتادہ  
است ۱۲ پیش مصرعہ رسانیدہ بدیدہ انصاف دیدنی است  
کہ خوب رسانیدہ ۱۳ بچین یا چین افتادہ است ۱۴  
سرنوشت باچنین افتادہ است ۱۵۔

صد و بیست و چہارم کعب بن زہیر کیے از کفار عرب  
بود چون برادرش بہدایت حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ  
شرف باسلام شد باستماع این حال بہ چو ابابکر صدیق و  
جناب بنو می لب بکشاد و شعر با نظم کرد کہ این کی از بہت  
۱۱ سَقَاكَ اَبُو بَكْرٍ بِكَامِيْنَ سَرَّ دِيْبَةٍ قَانَ هَلَاكَ الْمَأْمُوْمِيْنَ  
۱۲ مِثْمَا وَعَلَّكَ ۱۳ المعنی نوشتند ترا ابو بکر پیالہ خراب پس سیرا  
کرد ترا امور از و و کرد و اداران در نیجا ما مور کنایہ از ابابکر صدیق  
است کہ بلے امر آنحضرت صلعم بکارے اقدام نمیکردند آنحضرت

خوش بدر فرموده بودند که اگر در حرم محترم هم بیایند که شد و او  
 با فتح نکه دستیاب نشد و چون آنحضرت رونق افزای مدینه  
 شدند و روزی بمسجد شریف تشریف میداشتند شتر  
 سواره بدر مسجد رسیده شتر را به نشان داد و او از دامن کعب بن  
 زهیر ام اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول  
 الله وحاضر حضور شده قصیده بانته سعاده بخت مبارک  
 تالیف کرده بود عرض نمود آنجناب بعفو قصورش مورد مرام  
 فرمودند و از زمره الشعراء يتبعون انعاون در گروه الشعراء  
 تلاه میند الرحمن داخل فرمودند چنانچه درین شعره ان  
 الرسول لسيف يستضاء به + مهند من سيوف  
 الهند مسلول بجاس سيف نوره و بجاس سيوف  
 الهند سيوف الله اصلاح بخشیدند و آن شعر بجا آورد و شاعر  
 فرمودند که این شعر از آن تست الله الله چو ذرات طبع است  
 که فی القور بحرف و تبدیل الفاظ باز خواند که بجهت مبدل شد  
 عرض کرد **سَقَاكَ أَبُو بَكْرٍ كَيْسٍ رَوِيهِ + فَأَخْلَقَ**

مس  
 سوره شعرا سیاه  
 قال الذين نوب  
 نشا سوران بی بی  
 ایشان میکنند  
 کمران ۱۲

المأمون منه ما وعلکما یعنی رومی که بدال همله بود بو او بدل کرد که  
 بمعنی خوشگوار است و مامور را مامون خواند بمعنی امانت دار  
 صد و بست و پنجم ملا تقی از آن در مختصر معانی نقل کرده  
 که دوستی نزد من آمد با خود کتابی داشت پرسیدم از کیست  
 جواب داد که از مولانا عمر بن یفیع العین حاضران بسم نمودند و او بجا  
 خنده ندانسته حیران ماند و در من نگریست و من اشاره نمودم  
 بچشم از خوابانیدن بضم عین یعنی بانضمام چشم داو در یافت  
 و حاضرین تعجب نمودند۔

صد و بست و هشتم شیخ عبدالغزیز سمرقانی که از  
 تحصیل علوم غامضه و فتون مشکاثره فارغ و مرد با کمال بود و بجزرت  
 بادشاه عالمگیر بخدمت عرض مکر احد بان سمرقانی در دست  
 روزی بطریق طبیت بعرض رسانید که گاهی حضرت  
 سحیح قاضی صاحب را غور کرده اند بادشاه منزه و چگونگی است  
 گفت این مصرع در مهر خود کنده است **ع** خادم شرع  
 محمد قاضی عبدالوهاب بادشاه تامل کرد و فرمود که یای ثنائی

از لفظ قاضی چه معنی دارد نواب همت خان استاده بود عرض کرد  
 براسے ضرورت شعری خواهد بود شیخ گفت قاضی را شیخ ضرور است  
 هنوز این ذکر در میان بود که قاضی صاحب رسیدند چون از او  
 سلام فارغ گردید بادشاه فرمود چه طور مصرع است که شاد مهر خود  
 کند آید قاضی گفت که میگوید که من مصرعه کنده ام فرمود  
 پس چیست است گفت فقره شر است یعنی خادم شرع  
 محمد قاضی عبدالنواب بادشاه را این شوخی شیخ عبدالعزیز  
 پس دنیا مدون شد -

بسم الله الرحمن الرحيم  
 تو چه بیستی که  
 بخواند از آن بیستی  
 بیستی نیست از تو  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 سپیده تو چه  
 بر که صد از تو

صد و بست و هشتم بخیلی کاسه و کوزه از زر ساخت زرگر  
 گفت بر کوزه چه نویسم گفت *فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي*  
 و بر سیدر کاسه چه نویسم گفت *وَمَنْ لَمَّا دَبَّحَهُ فَأِنَّهُ مِنِّي*  
 بنویس -

بسم الله الرحمن الرحيم  
 استاده

صد و بست و هشتم زمانے مولوی محمد احمد علی خلیف  
 مولوی محمد اکبر علی صاحب و اعطایں مصرعه ماده تاریخ ولادت صاحب  
 زاده نواب افضل الدوله بهادر مغفرت مکان پیشین جناب

مولوے حافظ شیریں الدین محمد فیض رحمۃ اللہ علیہ فرماتا و

سکندر طالع جمشید سطوت ہے کہ درین مادہ غور فرمودہ

از صحت اصناف لفظ طالع یا عدم صحت آن مستدلاً بالقرآن یا

فرمایند بندہ راقم الوقت حاضر محفل فیض منزل بود بعد اوستی

تامل بمن ارشاد فرمودند کہ جواب بنویس کس طالع دلیل کس

شان فصاحت است از انکہ سربہ پہچ وجه درست نیست زیرا کہ

حاصل سکندر طالع جملہ است و جملہ موصوف نشود مگاہا

میخفی عن الفصیح و البلیغ و ثانیاً انکہ محل مقنض وصل است و

قائل در پے فضل این ہم قباحت دیگر است اگر باینطور فرمود

میکرد خوب میشد سکندر طالع و جمشید طینت فقط

خیال کردنی است کہ قائل بعد چقدر فکر و تامل بناچار سے مصرع

مادہ تاریخ را بر فغ نقص بر آوردن نتوانست و حضرت مرحوم بلا غور

فی الغور چنان اصلاح فرمودند کہ عدد مطلوب تاریخ ہم از دست

الحق حضرت را خدا سے شاعران گفتن عین حق پر پہ



صد و بیست و نهم آورده اند که آن شگوفه بوستان  
 نبوت و زینت آسمان مروارید و آرایش جهان فتوت سرو  
 چمن و رسالت گل باغ سیادت حسن بن علی علیه السلام روزی  
 از براسه تفریح بصر بسیار گشت نمود و آتش اشتها  
 طعام در طبیعت لطیف مشتعل شد چون منزل شریف خود را  
 به تعجیل طعام خواست پرستار یکدسته معین تغذیه و متکفل شایسته  
 طبخ بود عجله الوقت طبق طعام پیشش آن معدن احسان  
 حسنه آورد چون نزدیک مجلس در رسید و بهشت حضور  
 و لمعه نور بران بیچاره غالب شد ارتعاش در دستش پدید  
 آمد و تزلزله در قدش ظاهر شد و در ورطه عجلت افتاد  
 سدانگشت پای او بر سنگ جبروت آمد قدش به لغزید و از  
 جایی بچینید طبق برگرفت مبارک حسن علیه السلام افتاد  
 آنحضرت بنظر سیاست در روی نگاه کرد گونه حیات بر چهره  
 آن بیچاره متغیر شد گفت آه برسم که آتش غضب سوخته  
 شوم و در دام انتقام او نیخته گروم الهام الهی تلقینش داد تا زبان

و این آیه بر خواند و الکافیین الغیظ حضرت گفت خشم فرو  
 خورم و خوشنودی در دل آورم کم تیرک گفت وَالْعَافِينَ عَنِ  
 الْمَنَاسِ امام حسن علیه السلام فرمود از تو دور گذشتم و کردار تو  
 ناکرده انگاشتم کم تیرک گفت وَاللَّهِ يُحِبُّ الْحَسَنِينَ حضرت فرمود  
 از مال خودت آزاد کردم -

صدوسی ام و قی ابو سلم مردی از خراسان بعراق فرست  
 بود یکی از امرایش که او بر اے بازگشتن اجازت خواست یکی  
 از حاضرین گفت اِنَّمَا اِسْتَاذِنُكَ الَّذِيْنَ كَايُومِنُوْنَ  
 بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ كَسِيكَ از تو بازگشتن می خواهند ایامان  
 دارند و نه در تو اعتقاد دارند - ابو سلم چون این شنید سخت خشم  
 شد و قصد هلاک دستورے خواسته کرد ان مرد چون بدید که ابو سلم متغیر  
 شد گفت اِبْهَالَا مِرْهَنَةَ اَيْه مَسْخُوْحَةً لِّقَوْلِهِ تَعَالٰى  
 فَاذْ اَسْتَاذِنُكَ لِبَعْضِ شَاغِهِمْ فَاذْنِ لِيْنُ فَسَبْتُ مِنْهُمْ اَكْثَرَ  
 اگر دستوری طلبند از تو بر اے بعض کار خود پس دستورے  
 ده هر گرا خواهی از ایشان - چون ابو سلم این آیه دید گشتند

سوره آل عمران  
 سوره آل عمران تا جوب  
 فرمودند گان خشم  
 و غمگند گان تفصیح  
 از مردان خدا دوست  
 میدارند زیرا که ان را  
 خدا بسوره تو بیچاره  
 تشبیه فرمایند نسبت  
 در سوره صافی المذموم  
 خود را تا که ایمان نیندازند  
 خدا را در سوره جزا ۱۲  
 سوره ۱۵  
 سوره ۱۲

سکن غضبہ و آذن کہ بالا نصراف در حال شمش برفت

واور دستورے داوب

صدوسی و دوم وقتے بدر بار با شاہ عالمگیر این مصرعہ  
 کسی خواندہ شدہ کہ مصرعہ ثانی نداشت ۵ بلیل چہ گفت چہ  
 شنید و صبا چہ کرد ہر کس بفر مصرعہ ثانی بحکم سلطانی شد و  
 بصلہ آن رسمتہ را یافتہ جعفر ز طبلے ہم کہ از شاہیہ وقت بودند  
 بدر بار شاہی حاضر شدہ اول خواستگار صلہ قضین مصرعہ شنید  
 بگویشنو حکم عطایے آن گردید جعفر کہ لباس رویشی از بے تکلفی محبت  
 آن رقم در چادر کہنہ خود شن چیدہ و در بغل گرفت راہ خود پیش  
 گرفت کسان فراجم شدند کہ چہ اقرار بود تجاہلانہ مخاطبت کہ حدیث  
 و چہ تعرض است گفتند کہ این از بصلہ قضین مصرعہ شہورہ ۵  
 بلیل چہ گفت گل چہ شنید صبا چہ کرد و مقرر شدہ بود یا مفت  
 صرہ زرب دست گرفته بر وزن تبسم شدہ گفت ہمین است ۵  
 اکنون کرد و باغ کہ پرسد ز باغبان بہ و راہ خود گرفت -

صدوسی و سوم دستور قابل غیب چہ معمول شرفار

دیگر بلاد نیز همین است که عقد و ازدواج در غیر کف خود نمی سازند اتفاقاً  
 مردی عجمی بلباس عرب آراسته به آداب اخلاق این قوم میراست  
 دختر یکی از قوم عرب ابرشته از دواج کشید از آنجا که فصاحت اهل  
 عرب معروف است و دیگران را بجاوره آنان گو یا زبان گنگ است  
 شبی آن بقلید بجاوره خود که شمع کشتن است بزوجه گفت اُقْتُلِ  
 السَّرَاجَ زَنِّ بَجْدَا قَتِ طَبِيعِ يَحْكُمُ وَلْتَعْرِفْنَهُمْ فِي كَحْنِ الْقَوْلِ وَر  
 حال در یافت و از برش بر بست و گفت سخن بے محاوره گفتی و  
 اصالت تو اشتباه افتاد شاید از اهل عرب نبوده باشی گفت اطفی  
 السَّرَاجَ كَمَا مَحَاوَرَهُ عَرَبٌ اَسْتَنَ اُقْتُلِ السَّرَاجَ جَائِكَةَ فَصَاتِ  
 و بلاغت زنان این باشد حال مردان چه خواهد بود.

صدوسی و چهارم یکی از امرای وقت محمد افشار نام بود  
 سجع اسم خود را من دل گرفت یک هزار روپیه صلہ موز و نیست آن  
 شهرت داد چون هر سجع که موزون میشد پسندی افتاد شاعری شرط  
 کرده که اول نصف و بعد پسند نصف تم داده شود و همچنان پانصد روپیه  
 گرفت و سجع موزون کرد **محمد افشار** در هر دو جهان است به

سوره حمد  
 ترجمه و تفسیر  
 ایشان را در هر دو  
 سخن ۱۲

و مقبول افتاد اما ذوقه اش نایفا سے وعدہ بہت قاصر کرد و اور از اقرار  
 برگردانید و زبے بتقریبی بدر بارشاهی کہ آن امیر و ابن شاعر و دو جوان  
 بودند تذکرہ مصرع صحیح آمدہ امیر عرض کرد **محمد افشار** و **محمد افشار** و **محمد افشار**  
 است یعنی الفور شاعر عرض نمود این مصرعہ را مصرعہ ثانی ہم بودہ است  
**محمد افشار** و **محمد افشار** و **محمد افشار** است یعنی گیدی کہ محکوم نامان  
 است۔

بجورہ و علم پندارہ

صدوسی و پنجم ابو العینا در زمان رازت سلیمان بلبل مدتی نیرلط  
 خدمت و محافظت آداب محمدت بجامی آورد اتفاقاً درین مدت  
 از عاطفت و زینت بد و نرسید پس وزے نزدیک و کرد آمد گفت  
 اَبَدَ اللّٰهُ اَکْبَرُ مِسْرَ مَراد ختری است طفل ہی رور کردی بمن کرد  
 و گفت کہ پدر این مزیر کہ تو کہ خدمت و تنگت میان بستہ و از جهت  
 خدمت و دست طبع از موالات دیگران شسته چون ابیند در رو گو  
 هیچ بهتر از می کند و بنیاشتی نماید گفتم لا و اللّٰهُ گفت چون نشینی  
 ترا در جوار خویش جامی و بد گفتم نے گفت چون غائب باشی از کو پند  
 گفتم نے گفت یا اَبَتِ لِمَ نَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَاَلَيْسَ عَنَّا

شیئا ای پدر من چه عبادت میکنی چیسے را که نمی شنود و نمی بیند  
و دفع نمی کند از تو چیزے را چون این سخن بشنید به تشویر و خجالت  
از پامی خواست و گفت با ابو العینا حاجتے که داری عوض کن چیزی که  
مطمئن نظر او بود خواست در وقت حاجت کرد.

صدوسی و ششم تاریخ وفات پادشاه دین پناه ابوالمظفر  
محمی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی نعمت عادل خان سلجوقی  
رباعیات که از آن ساعت در روز ماه و سال و سن عمر و جلوس  
پیدا است تالیف نموده دیدن را شاید آنچه به ضبط زبان بود بر  
ربط بیان سے آرام رہا سعی آن جمعہ کہ مرد باوشہ اول چاشت  
چون مشنبہ اطفال سلجوقی ہا داشت : ذی قعدہ کہ ایما نہ شستن در  
این طرفہ کہ از روی جهانش برداشت : رہا سعی آن شہ کہ  
بیاد حق گذشت او قاتش : خانی ز عبادت نہ شدی ساعتش  
چون بست ہشت روز بگذشت از ماہ : از صفحہ روزگار حرکت  
ذاتش : رہا سعی آن شاہ کز و نظام دنیا آمد : تدبیرش  
تام بر جا آمد : پنجاہ و یک آمد عدد سال جلوس : پس قلمی فنا بر

سر آن ناآند پز با عی عالمگیر ان خدو بصاحب تیسیر بر پشت  
 دل از جهان ز جان شد هم سیر پز اورفت ز ملک ملک زورفت بگوش  
 شد باوشه بلک فنا عالمگیر پز با عی آن شاه که دایم علم فتح  
 چون گشت نو دو ساله جهان را بگذاشت پز در هر کاغذ که صاد میگردد  
 رستم پز بر نسخه عمر او خدا صاد نگاشت -

**صدوسی و هفتم** وقت سلطان ابو الحسن تا شاه بادشاه  
 گلکنده انبه برای نعمت خان عا ارسال داشته بود خان مغزلیه  
 بشکریه آن این شعر تحریر کرده روان داشت **سه** انبه فرست  
 بن ابو الحسن : **اَبْنَتْهَا اللهُ نَبَاً حَسَنًا** : لطف تضمن آیه بر عات  
 لفظ انبه و ابو الحسن شیرین کلامان محتاج بیان نیست -

**صدوسی و هشتم** معاویه و عقیل ابن ابی طالب ما هم  
 نشسته بودند معاویه گفت ای اهل شام بیج شنیده آید قول اللہ  
 تعالی را آنجا که میگوید **يَذَّابِرُكَ اَبِي كَهْبٍ وَ نَمْبٍ** گفتند ارے  
 گفت ابی لب عم عقیل است گفت ای اهل شام بیج شنیده  
 آید قول اللہ تعالی را که میسراید **يَحْمَلُكَ الْحَبِطُ** گفتند ارے

ط  
 لبوره آل عمران پیا  
 و استنا العباد  
 حنا تو جو دیالیده  
 ساخت او را بالبرک  
 نیک ۱۱  
 سلا لبوره لب  
 سبانه تو چه پاک  
 باد کرد دست بال  
 لب و پاک  
 باوان لب  
 سلا بر رانده پیر  
 ۱۱

گفت حمالة الحطب عمه معاویه است -

صدوسی و نهم عارف الدین خان تخلص عاجز شاعری است  
که از حضور نواب آصف جاه بختاب خانی و بهادری و جاگیر قلعه  
دولت آباد ممتاز بود در سنه ثمان و سبعین مائة الف در قصبه نایب  
کنار رود گنگ که آبادی مشهور درین ملک دکن ماست فوت کرد  
از اتفاقات است که نام او معنی تخلص یعنی عارف الدین خان عاجز  
بکم و کاست تاریخ و فاش بر آید و طرفه اینکه خود در حیات میگفتند  
که تاریخ وفات ما نام ماست -

صد و چهل و یکم کلی به متوکل نامه نوشت و کالت ضیاع  
دارا اختلافت که در نواحی بغداد بود درخواست بسم الله الرحمن  
الرحیم هل ائی علی اهل انسان حیث من الذهر لکم  
یکون شیئا مذکور بر فور جواب داد کذالک لکنتم من  
قبل فمن الله علیکم ایچنین بودند پیش ازین پس انعام  
کرد خدا بر شما -

صد و چهل و یکم عرفی شیراز بر گاه از ولایت بهند آمد

بسیار در اس  
سبزه و کلمه  
توجه بر اینده آمده است  
بر آردی مدنی از زمان  
که بود و پیشه در  
کرده شده ۱۲  
بسیار در اس  
سبزه و کلمه  
۱۲



بتوسط حکیم ابو الفتح گیلانی ملازمت عبدالرحیم خان خانان  
 دریافت و بگرمی بازار شحر و سخن بقرب بارگاه اکبر رسید  
 بعلوم اراج هر دو برادر یعنی ابوالفضل و فیض رشک ما بروی و  
 ایشان هم با او بحد سوختی گویند که وقت اخیر عرقی این هر دو برادر  
 بحکم پادشاه بر اعیادت عرقی آمدند و در چنین حال کرب به  
 طنز رسیدند که ماکیانیم عرقی چشم باز کرد و بدید به در آن حالت  
 بر زبان آورد **سه** مرغ روحم بقصد پرواز است پاد چه  
 پرواز ماکیان دارد -

سوره یوسف  
 سوره و ما باری  
 نفسی بقره لغت  
 جابن نیست کیران  
 کرم غم سخن خود را  
 دانه خود را بخور  
 خدا ۱۲

**صد و چهل و دو** م بخیر القمه نان از دست بیفتاد و  
 سنگ در ربه بود هر چند و دید به سنگ رسید گفتند شیخا چه افتاد  
 است قال **إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَخُزْنِي إِلَى اللَّهِ** اے گفت  
 قصه این غصه خراب است آراست نیامد که او سنگ را  
 آفریده است

**صد و چهل و سوم** مرتبه که نواب خان دوران از مرسته  
 بهریت خورده باز آمد امیر خان عالمگیر شبی تاج پهلوان زبان

سندی بر صنعت المدح باین شبه المذم گفته چنانچه گفته است نواب  
 آئی ہمارے بہاگ آئی۔

**صد و چہل و چہارم** کی از امر اطراف بملکہ از ملک  
 وقت نامہ فرستاد و در آن اشعار از عصیان رعیت باز نمود آن  
 ملک جواب نوشت بسم اللہ الرحمن سیم رقعہ کہ نوشتہ بود رسید  
 و بضمون آن واقف گشتم و بموجب کما قال اللہ تعالیٰ ارجع الیکم  
 قلوبہم مجتودہ لا قیل لکم بہا و لیخرب جنہم منہما اذ لہ  
 و ہم صاغروون حیرت باز و بسوے ایشان پس ترا  
 بیارم بر ایشان شکر تا کہ طاقت نباشد ایشان را بمقابلہ  
 آن و ہر آئینہ بیرون کنیم ایشان را از آن دیہہ رسوا کردہ و ایشان  
 غوار باشند۔

**صد و چہل و چہارم** صنایع لفظی و معنوی کہ از آن بنا  
 ملو است حیران خارج از حد بشری است ہر فقرہ چون قرائت  
 نقرہ از زبان کامل عیاران بجا بیان میرسد برنگے رواج دیگر  
 می آزد و این قطعہ تاریخ معزولی حکیم عہدی علی خان از دربار پادشاہ

بوسہ نعل بہاگ  
 وقال النبی ۱۲

اوده بصنعتی که از شیخ ناسخ مغفور بوده است شاید حال است  
 افتاد حکیم از مراتب پنج بطرز نورش هم کن : از حاسے  
 حکیم شبت بگیر : سه مرتبه نصف نصف کم کن : همچنین تاریخ فتح  
 ستاره بادشاه عالمگیر از سعید بجلیل بلگرامی واسطی تخلص  
 چو شهابام زین نظر آورد : پور دسم اعظم در شماره  
 قلع کفر شد مفتوح فی الحال : پنج او عدد شد پاره پاره : رنگستان  
 شد برآمد ایهام : برابر چار الف شد آشکاره : بعینه بود شکل  
 حبه : بی تاریخ تشبیه ستاره : چنین تاریخ گفتن اختصار  
 است : شد از سعید بجلیل بن آشکاره -

**صد و چهل و هشتم** ابو عباس سفاح روزی نزدیک  
 ام سلمه و زید آمد : زید او برخواست ابو عباس گفت خلیف  
 عَلَيْكَ وَمَا تَحْتَمِسُ بِالْقِيَامِ يَا اَمْسَا تَبْرَدِيكَ تُوْر اَمْدَم  
 حَسْتِ مِنْ نَگَاهِ نَدَسْتِي وَا زَبْر اے من بر نخاستی قَالَتْ  
 كَيْفَ اَقُوْمُ وَهَذِهِ اَهْلُهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِ اَمْرَادَةٍ  
 باطالانہ العمودۃ من النساء یعنی الحیض -

سید  
لبواب الفاسم  
سکینه ۱۲

صد و چهل و هفتم فایق نامی شاعر فلک زوده معلوم نیست  
 که از سید انشا اللہ خان چه بیچ یافته بود چو شان گفته اتفاقاً در  
 پیش شان بر خواند خان موند و من بحمال کشاوه پیشانی  
 و القات سفید و لغویان بس شعرشش کرده چو پیرو  
 و بیب بر آورده پیشش نموده غنت که این قابل شما نیست و  
 قلم برداشته این قطعه را شب و بدتش داد **فایق چه**  
 حیا چو چویم گفت بدو این سخن سوخت سوخت به چه صلک  
 و بسید و او در ده و سن میگفت تو بدخته به  
 در روز جمعه در پیشش و بخوبی این راجب خلیفه باقیانی بد  
 این انجامد برگزشت این روز نماز بود قومی را امامت می کرد  
 چون شنبه از سماه از حوا در این الجاب رسید ازین آه  
 و بیت ما کرد و بگفت که ای سید من چه چیز امیعاوی هست  
 و بیب است و رویت به سید و

صد و چهل و هفتم فایق نامی شاعر شاعر رشید و طوایف  
 بیچ بخاری سوال کرده است و جواب است اما کلامش

مک ندارد در شمشیر شنیده بدید این قطعه بزنگاشت و بر حکیم فرست  
 شعری که مرا به بی نکلی و عیب کردی روا بود شاید  
 شعر من بچوشت گشتم است به اندرین و دنگ نکوناید: شبلجم و  
 با قلاست گفته تو: نک قلتهان ترا باید:

صد و پنجاهم در جنگ واقع شد عیسی که توپ ها که بدست  
 فوج انگری و هنر می کشید که آن شده بود از آنجمله سی و  
 هشت ضرب عمد که بر هر یک کتبه با خط انگری و فارسی  
 و شاستری کند بود انگری آنرا از لاسوریه کلکته با طهار  
 و شهرت فتح خود و هنر می کشید که آن بردند بر یک ضرب از آن  
 اشعار کند بود نوشت الفاظ بر عایت توپ بچه خوش است  
 واقع است جواز در با بجان و دل بسی داغ کن  
 دارم به حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم  
 ای راست روی توپ ز نواب نامداره در راستی و پرده  
 خود بیکانه به از دردی و شیر نژادی و جنگ جو به ماری و مهره  
 داری و صاحب خزانه:

**صَدُوقِ نَجَاهٍ وَبِكِيمٍ وَصَيْفِ تَرْكِيٍّ وَعَهْدِ قَصَمِ وَالِي شَامٍ بُوَدُوسِ**  
 قلعه پلار در ولایت شام از امر آنکه ترو کرده بودند خراب کرده بود و  
 وی را گفتند که اهل فلان قلعه از قلاع این حد و دواز تو عاصی شده اند  
 شبی بالشکر عظیم بر تواخت سحرگاه بزیر آن قلعه فرود آمد فبر مو و تا  
 خواننده باواز بلند این آیه را بر خواند **وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَا**  
**نَحْنًا مَا سَنَّابِيَا تَاوَهُم نَايْمُونِ** پاسبانی از بالای قلعه دواز  
 داد و این آیه بر خواند **وَمَا كَانَ رَبُّكَ يَهْلِكُ الْفُرُيَّ** فظلح  
**مُصَلِحُونَ وَصَيْفٍ** در وقت شکر باز گردانید و به شام باز آمد  
**صَدُوقِ نَجَاهٍ وَوَوْمِ** این شعر از فرز اقبال است **مَجْلٍ**  
 از وضع حجامم که باین حوصله پنجم در کینه خود داشت بدریا بخشید  
 درین شعر شیخ علی خزین بجه خوبی صلاح داد فرمود که حباب را از وضع  
 داری و حوصله چه علاقه داد و کلیسه کجا دارد اگر چنین گفتی خوب شدی  
**مَجْلٍ** از چشم حجامم که باین ظرف تنگ پنجم در کاسه  
 خود داشت بدریا بخشید بجهان الله الفاظ حسیم و ظرف و کاسه  
 بر رعایت شکل حباب تا کجا مناسبت درو فانظر وایا اولی

۱  
 بسوره اعراف  
 سیاره زنبق  
 در پیش کسب  
 بسوره عفت  
 ولایتان شنگاه  
 آن آریده بودند  
 تا وقتیکه شیخ  
 در خواب بودند  
 بسوره یونس  
 سیاره زنبق

## الکباب -

صد و پنجاه و سوم روزے در مذکره ابن ماجه آن نواب سعاد تعلیانی  
 بیاد گرفتند که بجز بالفتح هم درست است جان بیلی صاحب نیز  
 گفت که خلاف محاوره است نواب جواب دادند که اگر باعتبار لغت  
 درست باشد در استعمال چه مضایقه درین اثنا سید اشرف الدخان  
 حاضر شدند صاحب موصوف بطرف ایشان مخاطب شد پرسیدند  
 که شما چمی گویند لفظ بجز بالفتح است یا بالکسر چون ایشان از مباحثه  
 ماسبق واقف نبودند گفتند بالکسر و معاروے نواب دیده از  
 قیافه دریافتند و عرض کردند که حضور بهمین سبب حافظ علیہ الرحمہ  
 می فرمایند **د** شب وصل است طی شد نامه بجز  
 سلام **ه**ی حتی مطلع الفجر **و** استماع نواب و اهل دیار همه  
 شگفته و مخطوط شدند -

صد و پنجاه و چهارم شخصی قاش های تبر بدست گرفته در  
 کوچه و بزرگ شهر بفروش میگشت و صد **د** ایس کرد **ه** من قاش  
 فروش دل صد پاره خویشم **د** شاعر پیش مرصعه آن رسانید

سوره نازک  
 شماره ۱۲

چه خوش رسانید **س** لختی برد از دل گذرد و هرگز پیشم نگویند  
باز رشن کثیره آن مصرعه از خرید کرد.

**صد و پنجاه و چهارم** بدر بار نواب سعادت علیخان بهاور  
اکثر با سید انشاء اللہ خان و جان بیلی صاحب زیدنت ملاقات

و گفتگوهای بے تکلفانه می شد و علی نقی خان میزشی رزیدنتی هم در آن  
مجلس حاضر می بود و در وی در آشنای کلام بزبان کسی این مصرعه  
رسید **س** شاید که پلنگ خفته باشد به میزشی صاحب

گفتند در کلام سعدی علیه الرحمہ چه قدر وسعت است که مردم شعر  
بروایت دیگر میخوانند و معنی آن از دست نمی دهند چنانچہ این مصرعه  
چنین هم خوانده می شود **س** شاید که پلنگ خفیه باشد به نواب

سعادت علیخان بهاور روی انشاء اللہ خان دیدند بجز آن خان  
مستور عرض کرد که حضور میزشی صاحب بجا میگویی غلام هم

در یک نسخه همچنین دیده است **س** تا مرد سخن نه گفیه باشد به  
عیب و هنرش نهفیه باشد به دریشہ گمان میر که خالی است به

شاید که پلنگ خفیه باشد به وان کتاب بسیار صحیح و محشی بود در آن



توبه بابت همه کارها  
نور علی بن ابی طالب  
در بیان کارهای نیک

معنی کفیه نهفیم هم نگاشته بود میرفتی صاحب شمارا معنی آن  
یاد خواهد بود ایشان ازین اشاره آنقدر خجیل و سروسزند که

سر زبر داشتند -  
**صد و پنجاه و هشتم** در جمعی که مردم از هر قسم موجود بودند شخصی  
با یکی از آزاد فراراج مخاطب شد او بچیک بچوایش نهی درخت ناگاه  
تیزی از موضع نشست راه کرد اس در خود خجیل شده گفت ای  
بدبخت در مجمل نیک مروان این چه سواد بی است گفت جواب  
سوال تو پر دادم نه شنیده که گفته اند **كَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَعْرِفَتِهِمْ**

**عقوله**  
**صد و پنجاه و نهم** حافظ احمد باران ناموران ساکنین شهر مدلی  
بود سید انشاء الله خان حج نام نشان بفرمایش بچه قدر و خوبه

موزون کرده داد که بهتر از آن دیگر نخواهد شد **اللّه حافظ حمید**  
**صد و پنجاه و دهم** از ابو بکر مجاهد پرسیدند که در قرآن سوره  
سیزده کلمه مرتب کجاست که در آن او اولیت گفت **بِأَيِّ مَنِي**  
سفره کرام بومره قبیل **الانسان ما اکثره من آئی شیء**

شاید که در لغت  
نابینا آدمی را هم  
از این هم آفرینش  
نقطه بی آنقدر بی  
کلیت از این معنی که  
از راه دیده آسان بود  
ایرین توبه در کلام  
باز در عقیده است  
ساختن سنسالی  
نور و در خفا  
ببین بیکر که در  
بسیار از این معنی  
از این معنی  
نیزین را  
ببین و این  
نیزین را

خَلَقَهُ مِنْ نَظْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلُ لِسِرِّهِ ثُمَّ أَمَاتَهُ  
 فَاقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا سَاءَ النَّشْرُ كُلُّهُ لَمَّا يَقْضِ مَا أَمْرُهُ فَلْيَنْظُرْ  
 الْإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَعْيُنَ  
 شَقًّا فَيَسْأَلُ أَحَبًّا -

**صد و پنجاه و نهم** میل خاطر نواب آصف جاہ مخفرت آب  
 از بسج شاعری بود آصف تخلص مشر و نند دیوان رحیم طبع زاد  
 شریف موجود است و با امرا طرح مشاعره می فرمودی چنانچه  
 در گاه علی خان می گوید **حکم آصف** این قول را تازه کرده  
 کار باراکار فرمایند و در ین باب اکثر باید رو پس یعنی نواب شهید  
 ناصر جنگ میر احمد خان فرمود کنایات میشد خود بدولت اشعار طرح  
 پیش نواب شهید ارسال میداشتند و ایشان هم آنچه میگفتند  
 بحضور ابلاغ می کردند و ز سر نواب شهید این بیت گفتیش  
 پذیر بر گوار ارسال فرمودند **مرنجان** خاطر جانان مزاج  
 نازکی دارم پتو گرا از حسن معزوری من از عشق تو مغرورم پد نواب **عظ**  
 شعر کرده فرمودند بگو که قباح است این بیت رو بر و مذکور خواهم کرد اتفاقاً

نواب شهید تفسیر آوردند نواب جانب نشان متوجه شد و فرمود  
 که در بیت شما قباحه این است که معزوری نسبت به عاشق  
 خوب نیست نواب شهید گفته بودند بر خاسته آداب  
 بجا آورده عرض کردند بجز حضرت من عاشق کسی نایم نواب قسم شدند  
**صد و شصت و ششم** آورده اند که مارون رشید سرا نوتیار کرده بود  
 در آن روز که در آن کس را بار داد و فاضله بلا قاتش در آمد مارون از او  
 پرسید **کیف تری و امرنا هدی** فقال **لجنته** عرضها السموات  
**والارض** اعدت **للتقین** مارون رشید بخطوط و مسروده  
 تشریف نیکو عطا فرمود

**صد و شصت و یکم** اتفاقاً در میان مرزا فخر مکی شاعر  
 فارسی و مرز فیض سوداچی واقع شده و بقاء الدخان بقا با صلاح با،  
 نیکو شنید گفتگوها در باب اعتراضات طرفین می شد نوبتی بروقح  
 اعتراض مرزا فیض سودا درین شعر مرزا فخر **گرفت** بود  
 بزم چون قرح دل من بد شکفته روی صهباشکفته کرد مرا به که قرح را  
 گرفته دل نگونید اهل اشا همیشه قرح را با خنده و گل شکفته تشبیه

لا  
 دره آل عمران  
 بیچاره من تا در  
 نهما السموات  
 و الارض  
 ما تدرکنا  
 من است آاده  
 نده است بر  
 برنگار ان ۱۲۰

داود اند بجا اما اسکان حق شاگرد سدا کرد بالا خراین سبزل به  
 سنداورد **س** چه نشاط پاره بخشد بمن خراب بے تو بن بدل  
 گرفته ماند تسبیح شراب بے تو بن مرزا رفیع خنده کرد و گفت که  
 اشعار استادان خواندن و معنی آن نفهمیدن طرفه است این شعر  
 تائید اعتراض من میکنند نه سند قبول شما عرض هم چو صحبت با آخر و چون  
 مشاعر به مناسبت و انجاسید و گفتگو با نواب آصف الدوله به یادید  
 نواب مختار طلب مرزا فاخر شده فرمود اگر مرد میدان شاعر و بر  
 بیلدی که شعرا چو نویسنده آنچه گفتگو با شد کنند غائبانه زیبا نه مرزا فا  
 گفت از ماضی آید نواب گفتند درست این از شما می آید این می آید که  
 ششیا طبعین خود بر مرزای بیچاره فرستادند و از خانه بیزارش  
 کشیدند و باز طرف مرزا رفیع سووا اشاره کرد اینجا که چنین مضمون  
 دست بسته حاضری بود فی الوقت این رباعی بر خواند رباعی تو  
 فخر خراسانی و قاسم قضا و گوید بدان داری و اساقط  
 از و در روزان و شبان زحمتی تعانی خواهم چه مرکب و هدایت  
 خدا و با ساقط از و

صد و شصت و دوم زردی از خانه تمثولی متاع  
 برداشت و در بغل پنهان کرده راه خود گرفت در راه مسجد  
 عین وقت نماز که پیش آمد و موزن تکبیری گفت خود هم شامل  
 صف نمازیان گشت اتفاقاً امام و قرأت بعد سوره فاتحه این آیه  
 ضم کرد و خواندن گرفت **وَمَا تَلَاكَ بِمِثْلِكَ يَا مُوسَى** الخ و زد که  
 نامش موسی بود و در خواندیشید که این چه ماجراست حالا طشت باز  
 بام شده و پرده از روی کار بر افتاده گفت **هَذَا سَاحِرٌ**  
 بیشک این ساحر است و بی توقف به سخ نماز از مسجد  
 بیرون شد۔

سوره طه پاره  
 ترجمه چیست این آیه  
 راست تو یا موسی  
 گفت غصه من است  
 بی کسی که بران بزرگ  
 می نویسم بان بگردد  
 خود در دران غصه  
 کارنامه گزینید  
 است

صد و شصت و سوم بادشاهی شبی با یکی از محبوبان  
 جمال و نیک حصال در عین معاشرت بقصد مقاربت مباحث  
 متوجه شد چون او را آنوقت عذر جمعه و زمان بود بحجاب  
 گفتن و از پیش انحراف مزید نخواست دست بپوش  
 کرد **و** به قتل چون بنی که خاطرت خوشنود می گردد و پنهان  
 منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد و نه با شاه بد است و بخوبی

اشاره حسن استعاره او مخلوط شده از اراده خود برگشت -

صد و شصت و چهارم ابو بکر بن مجاهد را پرسیدند که در قرآن ده حرف گسته کجا است فی الفور گفت **وَإِذَا رَأَوْا كَلِمَاتٍ أَنْ بَارِئِينَ مِنْكُمْ وَبَارِئِينَ مِنْكُمْ** گفت که **لَسْتَ تَخْلِفْتَهُمْ** گفتند که چهار آیت کدام است که در **وَالْفَغِيثِ** گفت **كَيْفَ قَدْ قُتِلَ كَيْفَ قَدْ رُمْتَ نَظَرْتُ شَمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ** هم او را پرسیدند که کدام آیت است که در **وَالْبَسِ** حرف مهمله است گفت **وَالْهَيْكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** این همه در یک مجلس بر فور جواب داد که حاضرین حیران ماندند -

صد و شصت و پنجم از اقسام صنایع قولی با موجب است که حمل لفظ بمعنی دیگر در آئی مقصود قائل باشد از است که وقتی امیری با اصمعی گفت که ترا بر او هم سوار میکنم یعنی بزنجیر میکنم چون او هم بمعنی بند آبن واسپ می باشد بزنجیر اصمعی او هم را اسپ فهمیده گفت که سوار میشوم امیر گفت که او هم حید

سپاره ۱۲  
سپاره ۱۲  
سپاره ۱۲  
سپاره ۱۲  
سپاره ۱۲  
سپاره ۱۲  
سپاره ۱۲  
سپاره ۱۲

یعنی آهنی حدید هم که بمعنی آهن و تیز آمده است اصمعی گفت حدید  
از بلید بهتر است از بلید معلوم شد که حدید را بمعنی تیز و فہمید کہ بلید  
را صندان بمعنی کند می باشد۔

**صد و شصت و ششم** ناصر علی کہ ہم عصر زیب النساء  
بیگم بودہ اکثر فرمایش و شعار ہم طرح و موزونایہ علمی در میان می آمد  
روزانے بیگم این مصرعہ موزون شدہ **ہ** بشکند دست  
کہ خم در کردن یارے نشدہ کور بہ شیمی کہ لذت گیر دیدارے  
نشدہ صد بہا آخر شد و ہر گل بفرقی جا گرفتہ بفرکہ مصرعہ  
چار **ہ** کہ یکی از عاشیہ بوسان بساط دولت عرض کردہ  
طرہ باغ دل بازیب دستارے نشدہ اتفاقاً ناصر علی این شہما  
کہ رسید گفت مصرعہ چارمی اینست **ہ** بر خواندہ پیر شد  
زیب النساء لیکن سریدار نشدہ

**صد و شصت و ہفتم** بادشاہے کوشک نوتیار کنانیدہ  
بو چون تیار شد بلا خطہ آن باند ماہ و دولت و فضلاد ملکات **ہ** ارادہ  
کرد و بروکش استادہ بفرمود تا چیزی لایق آن بگوید کہ بر در **ہ**

توان نوشت هر کس بقدر وسع فکر خود از تازی و فارسی و نظم و غیره چیزی  
 میگفتند و سلطان را در آن گفته با کسی ایشان دل قرار نمی گرفت  
 درین بودند که فاضل در رسید و شرط او بجا آورده سلطان  
 گفت ما را کلمه می باید که رقم این درگاه را شاید بر فور عرض کرد باید نویسد  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ و  
 اَمَّا سُلْطٰن بفرمود که تا از جواب دهانش را پر کردند -

صد و شصت و هشتم گویند که دو کس زن و شوی با هم  
 کاهے به اتفاق و گاهی به نفاق بسری بودند روزی زن بتکبار  
 امری و یکچه کلی که بردگدان نهاده بود برداشته بر سرش زد و دیگر  
 شکسته حلقه او در گوش طوق گردید و مرد بان حال دوران و آن  
 بیرون خانه شد اتفاقاً آشنای که بلافاصله رسیده بود و چارش  
 شد و پرسید چه حال است و حلقه در گلو چیست شکر مکین در جواب  
 گفت حال من از دست بانو ابر است به در گلویم  
 سنت پنجم است

صد و شصت و نهم شبلی روزی به ابن المهاجرت گفت

سلطان  
 در کتب  
 جامع در آن فصل  
 این



که امروز از علما وقت در علم قرآن ممتاز تویی کجاست در قرآن دوست  
 را عذاب نه کنند این المجاهد هر چند اندیشید آری موافق این معنی ندیدی  
 از حاضران گفت یا شبیه تو گویی شبیه گفت من بد عومی نگویم و  
 گفت وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ  
 قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ تَرْجِبُونَ گفتند یهود و ترسیان با پسران  
 خدا ایم دوستان او ایم پس بگو چرا عذاب میکند شما را بگناهایان  
 شما - ابن المجاهد گفت کاتی ما سمعت هذه الآية گوئی  
 که من برگزیده شنیدم -

علا بسوره مائده  
 سوره ۱۲  
 علا بسوره مائده  
 سوره ۱۲

صد و هفتاد و هم یکی از ترسیان را به تحفل مهام بغداد نصب  
 حسن بن سب قومه متوکل نوشت و روی یاد کرد بسم الله الرحمن الرحيم  
 لَا يَخْلُ الْمُسْمُونُ الْكَافِرُونَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَتَّقُوا مِنْهُمْ  
 فَتَنَّهُ وَيُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ أَعْي بَابُكُمْ دُوسْت نگیرند مسلمان  
 کافران را بجز اهل ایمان و هر که این کند پس نیست در چیزی از آن خدا  
 مگر آنکه دفع بشر ایشان کند بنوعی از حد کردن و می ترساند شما را خدا

سید  
بوده و از آنجا که

از خود - چون رفته به متوکل رسید در وقت ترسارام خیزول کرد و  
شغل بدو تسلیم نمود -

صد و هفتاد و یکم رسم عروسان هند است که در جبهه  
رشته های سرخ پیچیده می بافند گویند که وقتی عروسی هم به پای می  
نور جهان بیگم شسته بود که باد شاه برآمد شد در وی عروس نیده  
این معرعه بر زبان راند رشته های سرخ را در گیش  
چون بسته اند به نور جهان بیگم فی البدیهه جواب داد  
بر سر سوی او این تهمت خون بسته اند -

صد و هفتاد و دوم شبانه از قوم عرب  
دخترش را به پاسبانان گوسفندان گذاشته خود بخاری  
بدامن کوچه حوالی دیده برفت درین اثنا شخصی آشنا  
بگلگه گوسفندانش رسیده از دختر پرسید این اینک کی  
پدرت کجاست دختر جواب گفت فی ظلی عهد و د -  
بر فصاحت کلام آن طفلکه آخرین که جواب بچند فصاحت  
از آیه کلام الهی داد هر چند بعبارت دیگر جواب ممکن بود که

سائر انجبل یا سائر البادیه یا به فقره دیگر۔

صد و ہفتاد و سوم حاضر جوابی نور جهان بیگم مشہور

است گویند کہ روزے بادشاہانگیر روز عید بالباس

فاخرہ برآمد شدہ مخاطب نور جهان بیگم شدہ فرمود

مراجعتی کہ لعل است بر لباس حریر بیگم جواب

داو شدہ است خون من بے گزشتہ در دستگیر

صد و ہفتاد و چهارم در محفلی کہ مجمع اکابر بود

یکے بالاتر از خاقانی در مجلس آمدہ نشست و سچک بنکریم

نہ پر داخت فی البدیہ خاقانی این قطعہ موزون کرد و پڑخواند

گرفت و نشست خاقانی پڑنے ترا فخر نے

مراد اب است پڑ قلم ہو اللہ کہ وصف خالق ہاست

زیر ثبت ید ابی لہب است پڑ

صد و ہفتاد و پنجم وقتے مرزا عبد القادر

بیدل رحمت اللہ علیہ بیادشاہ کتابتے نمود و پختہ آن

رقم فرمود و عرضداشت بندہ بیدل بادشاہ بران

برای بسترین مزاج دستخط کرد که بکار نمی آید۔

**صد و هفتاد و هشتم** رسم محبتان است که

هرستی را در یابند حد شرح بر و جاری کنند و جز

رسانند یکی از اوقات زمستان در حالت بستی برین

از خرابات با محتسب مقابل افتاد هر چند بنگر سیت و

گرنیزندید تا محتسب بدو رسید این آیه بخواند <sup>یا</sup> اِذَا مَرَأَتُ

بِالْغَوْمِ مَرَّتْ فَاكْرَامًا مُّحْتَسِبًا لِّبَاوَةِ دِيَارِهَا كَدَّ ثَبَاتٍ

او نهاد و گفت <sup>هَذَا</sup> عَطَاءٌ نَافِئٌ مِّنْ اَوْامِسِكِ بِغَيْرِ

حِسَابٍ اِسْمُ نَحْشِشٍ مَّا يَسُ عَطَاكُنْ يَا كَاكِبًا

بغیر باو حساب کرده شود۔

**صد و هفتاد و نهم** روزی غلام مصطفیٰ

صاحب سخن که از مشاهیر وقت بود از حضرت استاد

العصر مولانا حافظ میر شمس الدین محمد فیض رحمت اللہ علیہ

پرسیدند که چه حکمت است که در قرآن مجید کلمه رحمت

و لغویہ خلاف رسم الخط عرب چند جا تبارے و رازش تو

سوره زمره زمان کجا  
تیمبر بن کوزند  
بجو کوزند  
روشن زبان  
۱۲  
۱۲  
۱۲  
۱۲

شدہ ہجرت پر رحمت اللہ وبرکاتہ و رحمت ربک خیر  
 ان قعد وانعمت اللہ لا تحصوها والشکر وانعمت اللہ  
 و بتاے مدورم قوم نگشتہ فرمودند حکمتش عظیم حکیم عزوجل  
 وجیب او صلی اللہ علیہ وسلم میدانند مگر سن از طرف خود  
 میگویم درینا لفظ رحمت و نعمت مضاف بسوسے اللہ و  
 رب شدہ گو یا عزت حق سبحانہ نپسندیدہ کہ رحمت و  
 نعمت خود بسبب تا آمد و رہ دور قلنت اعداد شمرده شود  
 لہذا بتاے در از مرتبہ گشت کہ گشتش محسوب  
 و معلوم عباد گردد۔

**صد و ہفتاد و ہشتم** یکے از اعرابے پرسیند  
 متعہ العید اے کی خواہد بود عید جو اشس باین عبارت  
 او انمود اذ اکان العین علی الید و لغت عین بمعنی  
 ہاے متعد و آمدہ از ان جملہ بمعنی زرم بودہ است پس  
 جواب اعرابے بحسن صحت قول با موجب یا ایہام چنین  
 واقع شد کہ وقتیکہ زرب دست آید ہمان وقت را عید توان

مد  
 بسودہ کل بیا بارہ  
 نہ جیشا رید لغت  
 خدا را احوالہ نکیند  
 آن را ۱۲  
 مد بسودہ نقل  
 سیارہ تریونک  
 کیند لغت خدا  
 ۱۲

سید حج سجاد  
۱۲

شمر دو دیگر آنکه چون حرف عین را بر پدضم سازند عید است  
یعنی عید خوانده شود و این لطیفه ایست که از لطف بیانش  
زبان قاصر از نیجاست که گفته اند **وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا**  
**صد و هفتاد و نهم** یکے نزدیک ابن سیرین آمد <sup>سگفت</sup>  
خواب دیدم کہ بانگ نماز می گفتم گفت حج کنی دیگرے تعبیرین  
خواب ازوے پرسید گفت ترا بد زوے برگزید گفتند  
یک خواب آید و تعبیر مختلف بچہ دلیل میگوئے گفت  
تعبیر بحال مرد گرد و این رنگ صالحان داشت تعبیر به حج کردم  
کہ حق تعالی میفرماید **وَأَنَّ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا قَوْمِ رَبَّكُمَا**  
اے آوازده در میان مردمان به حج تا بیایند پیش تو  
پیاده و سوار -

**صد و هشتاد و نهم** ذکر بیت زمانه کم عمرے ایام  
آغاز شباب مرزا رفیع سودا که موسم پیرے میر حعفر زٹل  
بود، وزے میر حعفر زٹل حسب عادت خود عصا می شمش  
سبز رنگ در دست بچاے و مرزا کتاب در بغل مکتب

مے رفتند و در راه دو چار شده مرزا با دوسلام کرد  
 و همراه میر صاحب شده با هم گفتگوئے طرفیانه رکبگشت  
 اثناے گفتگو میر صاحب این مصرعہ خواند فرمود بر اسے معتر  
 ثانی فکر نایند **ل** لاله در باغ داغ چون وارو پو مرزا  
 و می فکر کردہ گفت **ع** عمر کوتا ست غم فزون وارو  
 میر صاحب فرمود برادرش اید از صبح گری نہ بودے کہ باو  
 ہوز را خوردے مرزا باز گفت **ع** از غم عشق سینہ  
 خون وارو پو میر صاحب گفت خوب دل خون می شود  
 و جگر خون می شود سینہ خون چه خواهد شد سینہ پر از خون  
 می شود باز مرزا فکر کردہ گفت **ع** چه کند سورش درون  
 وارو پو میر صاحب گفت مصرعہ درست است لاکن پھیرے  
 بر طبیعت زور دہند مرزا آنوقت تنگ شدہ گفت **ع**  
 یک عصا سبز زیر کون وارو پو میر صاحب تبسم کردہ عصا  
 برداشت و گفت از ما ہم بقولے **ع** بازی بازی پیر  
 بابا باز سے پو مرزا آخر کم عمر بود از پیش مندرار کردہ خندہ

آفاق نمود۔

صد و ہشتاد و یکم روزے و محفل مشاعرہ

کہ مجمع ارباب علم و فضل بود شخصے بڑے سراج الدین علیخان  
 آرزو تو تعریف شان آنقدر رسالہ نمود کہ کلام از حد غلو و اغراق  
 گذشت حکیم اصالح الدین خان تبسم شدہ گفت

آرزو خوب است اما اینقدر با خوب نیست بہ این ہنر  
 در مجلس مشاعرہ از زبان حکیم صاحب دوران وقت بزمین  
 ادا شدہ کہ اصحاب قدما شناسن سخن بہ نلذذ آن از خود  
 رفتند و خان آرزو ہسم بار بار این مصرع راجی خواندند  
 سہمی جنبانید۔

صد و ہشتاد و دوم نقل است کہ منصوص

خلیفہ بگفتہ بعضے معاندین اہل بیت مزاج خود از حضرت  
 امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ بگردانید و بہ قتل آنحضرت قصد  
 نمودہ آنحضرت را طلبیدہ گفت کہ خون ریزے سلیمان  
 حیل انگیزے میکز لہذا بقتل شما حکم میدہم حضرت فرمود



کہ من هیچ نگفته ام و نکرده ام اگر بتو رسیده است از زبان  
 دروغ گوے رسیده است منصور گفت راست  
 گفتی کہ فلان این سخن از تو بمن رسانیده است ویرا حاضر  
 کردند و از وے پرسیدند کہ تو خود این سخن را از زبان امام  
 صادق شنیده ادگفت آری سوگند می خورم پس آغاز  
 سوگند کرد و بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و  
 الشہادات هو الرحمن الرحیم امام فرمود این چنین  
 سوگند منظور ندارم و بطوریکہ من سوگند ترا دویم بگو پس گفت  
 کہ بگو من حولی اللہ وقوۃ والمیجات ائی حولی وقوۃ  
 لقد فعل کن اکن اجعفر و قال کذا اکن اجعفر ان  
 شخص از نیگونہ سوگند خوردن اول قدرے تامل کرد و  
 آخر سوگند خورد و همان وقت از پا در افتاد و بمرد بیج گوید کہ از  
 امام پرسیدم کہ چه باعث است کہ آن شخص کاذب باوجودیکہ  
 دو بار قسم با سماء کرد و کار خود مگر اول بار از سناے  
 آن محفوظ ماند و بار دوم بسزا رسید فرمودند کہ اول بار او

حق تعالیٰ را بعبودیت و صفت حمایت خواند حق تعالیٰ  
در عذاب او تاخیر فرمود که غلبه صفت رحانیت غالب  
بود و بار دیگر که سن او را قسم داوم در ان الفاظ حسن و حسیم  
نبود بنا بر ان بسزا رسید۔

**صد و هشتاد و سوم** نقل است که هارون بن  
بازبیدہ مناظرہ کرد زبیدہ خاتون ہارون اور شیخ  
خواند ہارون گفت اگر من دوزخی ام فانت طالق  
وازیکی دیگر جدا شدند چون ہارون بنبیدہ را دوست  
تر مید است زبیدہ نیز عاشق وے بود پس ہر دو  
در آتش جداے سوختند آخر از علما رغبند و نوشتے  
حلت زبیدہ طلب نمود پچاس جواب نہ نوشت  
و گفتند کہ عالم الغیب میداند کہ ہارون دوزخی است  
یا بہشتے کو دے دو از دہ سالہ کہ امام شافعی بود رضی  
اللہ عنہ ازان مجیب گفت جواب میدہم و فرمود تو  
حاجت مندی از تخت فرود بیا و مرا بر تخت بہ

نشان که علما وارث ابنیاند مارون شافعی را بخت  
 خود نشانند و جواب سئله پرسید شافعی گفت که  
 اول من هر چه از تو پرسم راست و بے کم و کاست بیان  
 کن و ان اینست که گاہے بریح یک معصیتے قادر شده از  
 بیم خدا زان باز استاده مارون گفت بے وقتے برو ختر  
 یکے از امر اسے شهر شیفته شدم و اوسر من نداشت  
 آخر بہنزار حیلہ اور اتزد خود طلبیدم و بجاسے خالی از  
 غیر با او شستم و خواستم کہ مرکب بامرد بشوم ناگاہ در  
 دلم آمد کہ امروز روز خپشنبہ است نامہ اعمال امتیان  
 بحضور جناب رسالت ماب درین روز می برند و حیث  
 است کہ امروز سر نامہ اعمال من این زنا باشد پس از  
 خوف خدا بر خود لرزیدم و دست از ان زن باز داشتم  
 شافعی فرمود کہ در صورتیکہ درین سخن راستی حکم  
 میدہم کہ تو از اہل جنتے و اگر دروغ است بگردن تست  
 باستماع این سخن علما معترض شدند کہ بچہ دلیل

سید  
سیدہ فریاد  
۱۲

مجت این فتوے جاری میسکنے ویدین عمر کہ مجد بلوغ  
ترسیدہ فرمود حق تعالیٰ سبحانہ میفرماید وَ اَمَّا  
مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَاۤءِ  
فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰی ترمبہ اما لیکہ ترسیدہ  
باشد از استادن بجنور پرور و کار خود و بازداشتہ  
باشد نفس را از شهوات پس بر آئند بہ بہشت  
ہمان است جائے او - بار دیگر مارون این سخن

بقسم رو بروی علما بیان کرد

و فتوے حلت -

زبیدہ حامل

ساخت

قطعات تاریخ تالیف رسالہ ریختہ  
خامہ محقق بی نظیر حسان زمان جناب  
معظمی حکیم محمد مظفر الدین خان صاحب

# متخلص مزاج مدظلہ العالی

خان فی وجود فی مرتبہ فیاض الدین	داؤد الیف باقوال فصیحہ درواد
گفت میرا گلستان جنتا کہ سنشتر	از سرآب بگو گلش فیاض آباد
	۳۰۰ م ۱ سو

## ولہ

چو فیاض سخور کرد الیف	کتابی کان رشید علم مجلس
سنش ز روی بیاباچہ نوشتم	کتابت و مفید علم مجلس
	۱۳۰۰ھ

از تہ تیغین و قادی برادر صاحب کرم الاخلاق  
 جناب حکیم محمد منور الدین خان صاحب  
 متخلص علاج سلمہ اللہ تعالیٰ

بہم شد بتالیف فیاض دین خان	لطایف نظر العین بسن و ملا
----------------------------	---------------------------

